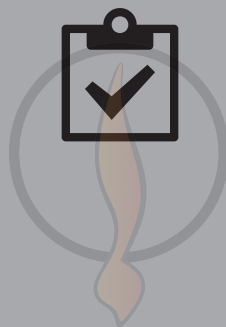


# عبدالامیر

ویژه‌نامه بیست و پنجمین سال‌یاد شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری

## بخش چهارم



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴

# ۱۴ روایت

از چگونگی شهادت شهید وحدت ملی



از چگونگی شهادت  
شهید وحدت ملی

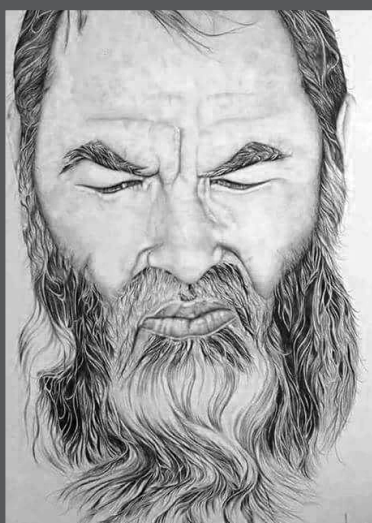
---

محمد هدایت و علی آقا مزیدی

---

## درآمد

یکی از پرسش‌هایی که تا کنون مطرح بوده و هرگز روشن نشده این است که شهید مزاری چگونه و در کجا به شهادت رسید؟ آیا او به طالبان اعتماد کرد و آگاهانه به چهارآسیاب رفت و سپس دستگیر گردید یا می‌خواست از آن مسیر به طرف هزاره‌جات عبور کند و سپس دستگیر و شهید شد؟ در ذیل این پرسش پرسش‌های دیگری مطرح است که آیا او در محل اقامتش در کارته ۴ دستگیر شد و به چهارآسیاب منتقل گردید یا در مسیر راه و در حال رفتن به غزنی دستگیر گردید؟ آیا شهید مزاری در چهارآسیاب به شهادت رسید یا آن گونه که طالبان ادعا کردند در غزنی؟ چرا شهید مزاری در چهارآسیاب دست و پایش بسته شد و شکنجه گردید؟ آیا شهید مزاری به طالبان اعتماد کرد آگاهانه به چهارآسیاب رفت یا می‌خواست از آن مسیر به جایی برود که بتواند مبارزه را ادامه دهد؟ چرا شهید مزاری به دولت مجاهدین اعتماد نکرد؟ چرا میانجی‌گری سفارت ایران میان شهید مزاری و دولت استاد ربانی نتیجه نداد؟ چرا دو روز مانده به سقوط غرب کابل و سنگرهای حزب وحدت، دولت از هوا و زمین به مواضع این حزب در غرب کابل حمله کرد؟ چه کسانی سبب شدند که اعتماد متقابل میان حزب وحدت و دولت به وجود نیاید؟ چه کسانی از پاکستان شهید مزاری را در نحوه برخورد طالبان با جبهه مقاومت غرب کابل اطمینان می‌داد؟ چرا هم‌پیمانان حزب وحدت و شهید مزاری مثل حزب اسلامی و جنبش ملی و اسلامی در آخرین روزها به کمک شهید مزاری نشتافتند؟ کدام گروه از طالبان در چهار آسیاب مستقر بود و اولین برخورد با شهید مزاری چگونه صورت گرفت؟ چرا تلاش‌های منطقه‌ای برای نجات شهید مزاری صورت نگرفت؟ آخرین کسانی که به او نزدیک بودند و از یاران شهید مزاری محسوب می‌شدند چگونه شهادت وی را روایت کرده‌اند؟



یافتن پاسخ‌های واقعی به این پرسش‌ها می‌تواند بسیاری از ابهامات موجود در نحوه شهادت شهید مزاری و یارانش را روشن کند. متأسفانه تا کنون یک روایت روشن و واضح از این حادثه وجود ندارد و هیچ روایت رسمی نیز تا کنون پذیرفته نشده است. هر کس روایت خود را بیان می‌کند و به طور پراکنده روایت‌های متعددی از این واقعه صورت گرفته است.

این نوشته جمع‌آوری روایت‌های متعدد در مورد چگونگی شهادت شهید مزاری است و هیچ‌گونه داوری نهایی در مورد یکی از این روایت‌ها نمی‌کند و قصد داوری هم ندارد. امیدواریم که پرداختن به این روایت‌ها آغازی برای تحقیق بیشتر و یافتن حقایق بیشتر در باره یکی از موضوعات مهم در باره شهید وحدت ملی باشد.

## روایت اول: نخستین گواه اسارت

این روایت برگرفته از مصاحبه خبرنگار روزنامه جامعه باز با آقای میرشاه خدري تهيه شده است. آقای خدري خبرنگار اسوشيتد پرس در افغانستان بوده است. او اولين خبرنگاري است که در ساعات اوليه بازداشت شهيد مزارى و يارانش، او را با دست و پاي بسته در چهار آسياب مي بيند و آخرين ديدار را از او روايت مي کند. آقای خدري ۱۸ سال در بخش خبرنگاري کار کرده و حدود ۳۰ سال از عمرش را با کارهاي مطبوعاتي سپري کرده است. به همين خاطر روايت او حايز اهميت و احتمالاً نزديک به واقع است. هرچند اين روايت به شکل مصاحبه در روزنامه جامعه باز نشر شده است، اما در اين جا به شکل گزينيشي تنظيم گرديده است. او چنين روايت مي کند: من قبلاً شهيد مزارى را ندیده بودم. همان روزی که کابل سقوط کرد در سال ۱۳۷۱ رفتم در پروان و آقای مسعود را دیدم و همين جمله را از آقای مسعود شنيدم. من گفتم آمرصاحب خانه من در دشت برچی است. حزب وحدت و مجاهدین در دشت برچی آمده اند. ما شنيديم که شما با یک تفاهم با حزب وحدت داخل شهر می شويد، روابط حزب وحدت با شما چگونه است؟ او گفت ما هر دقيقه با حزب وحدت و آقای مزارى در تماس هستيم. چون من در عمق نبودم، بيشتر نپرسيدم.

زمانی که طالبان به دروازه های دهمزنگ رسیده بودند و یک روز قبل از آن، ما با {خبرنگار} بی بی سی رفتيم، و آخرين مصاحبه با به را با یک ستلايت بزرگ گرفتيم. بعد از مصاحبه آن ها رفتند. با به در مصاحبه گفت که ما در یک تفاهم با طالبان هستيم. اما طالبان با به را گرفتند.

آن عکس هايی را که از با به گرفته اند با حالي که دست هايش بسته است را من نگرفته ام. ما عکس و گزارش تهيه مي کرديم. وقتی که اين حادثه روی داد، { ما چهار آسياب رفتيم } وقتی ما رفتيم تازه آن ها را گرفته بودند. در آن زمان ملا بورجان و ملا رباني بودند؛ اما قومندان جنگ ملا بورجان بود که بعداً در ۲۰۰۶ در سرروبی کشته شد؛ ملا بورجان به ما اجازه دیدن با به را داد.

چند لحظه ای ملا بورجان فقط دروازه را به روی ما باز کرد و ما دیديم که دست های با به بسته بود. ملا بورجان به ما اجازه صحبت نداد و به زودی دروازه را بست، و گفت که اجازه سؤال نداري و ما را خارج کردند.

در همان اتاقي که با به زندانی بود، ابوذر و ديگر هم قطارانش نيز بودند. سيد علی سکرتر با به نيز در آن اتاق بود. آن ها تازه زندانی شده بودند و هنوز پلانگذاري نشده بود که آن ها را از هم جدا کنند. شرايط بسيار بدی بود. بعضی مردم به سوی دهمزنگ و تعدادی زنان و طفلان به سوی لوگر فرار می کردند. ما رفتيم و با به را دیديم و دوباره برگشتيم. آن ها هم اجازه ندادند و ما هم دنباله اش را نگرفتيم. چون هر کس می ترسيد و شرايط جنگ بود. و عکس و فيلم هم در دوران طالبان ممنوع بود. ما در دوران طالبان عکس و فيلم را بسيار به مشکل می گرفتيم.

اما من باورم نمی آمد که استاد شهيد شود و کار به آنجا برسد؛ { چون } با به رهبر یک حزب بود و رهبر یک مليت بود و ما نمی فهميديم که ايشان را شهيد خواهند کرد. طالبان به دروازه چهار آسياب رسیده بودند. من خودم ملا رباني را دیدم معاون و صدراعظم طالبان بود. او را در ميدان شهر دیدم. وقتی به آنجا رسيدم، (ملا رباني) به من گفت کاشکی کمی وقت تر می آمدی. من به او گفتم چرا معاون صاحب؟ او گفت چون احمد شاه مسعود اينجا آمده بود. من پرسيدم به چه تفاهم رسيديد؟ او گفت مسعود به من گفت که مستقيم بالای کابل حمله نکن، فقط سه تنظيم را خلع سلاح کن من کابل را براي می دهم. من پرسيدم قبول کرديد؟ جواب داد: بلی. همين بود که از راه وردک آمدند و چهار آسياب را گرفتند و مناطق شاه شهيد و کارته نو که تحت کنترل دوستم بود را خلع سلاح کردند. حزب وحدت را نيز خلع سلاح کردند.

آن زمان اما کسی شرايط افغانستان را تحليل نمی توانست، چون شرايط جنگ بود. حواس و فکر مردم خوب نبود. مردم به شهر برآمده نمی توانستند. از هر طرف مرمی و راکت می آمد. آرامی افغانستان یک خواب و خيال بود. ... بعد ۵ بجه شام

عبور و مرور قطعاً نبود. شب تا صبح فیرراکت و مرمی بود. نظام و قانون نبود. ریاست جمهوری به کوه شمالی رفت. تمام وزارتخانه‌ها به مسجدهای خیرخانه رفتند. شهر مطلق خط اول بود، چون قوت‌های دوستم نزدیک این تپه بودند و شهر مطلقاً زیر آتش بود.

ما یک بار دیگر که رفتیم و دلیل شهادت استاد مزاری را از طالبان پرسیدیم {همین قسم گفتند که ما آن‌ها را انتقال می‌دادیم و این‌ها خودشان بالای افراد مسلح ما حمله کردند. همین چیزی بود که در اعلامیه خود هم گفتند.

لحظه‌ای که {بابه مزاری را} دیدم انسان بود و فرازونشیب را زیاد کشیده بود. رهبر نازدانه نبود که بگویند او را از قصر کشیده

اند و آنجا انداخته اند و برایش سخت است. او از روزی که به کابل آمد و تا روزی که از شهر برآمد به آن حالت مواجه شد، همه اش در رنج و درد بود. درد مردمش و بمباران‌ها؛ خانه‌اش هم دو منزله بود از هر سو معلوم می‌شد. در جنگ بود و انسان دلاوری بود. گفتم که رهبر نازدانه نبود که از یک موقف بسیار بلند آمده باشد. برخلاف رهبرانی که امروز هستند یک انسان خاکسار بود. اما اسارت سیمای دیگری دارد. فکرنمی‌کرد که او را بکشند، چون فرازونشیب زندگی را بسیار کشیده بود، اما با وجود اسارت بسیار ورخطا نبود.<sup>۱</sup>

## روایت دوم: اولین تصاویر پس از دستگیری چگونه به دست آمد؟

چارلیز سانتوز نماینده ملل متحده در افغانستان در زمان شهید مزاری در مراسم سالگرد شهید مزاری در شهر مونیخ آلمان در سال ۲۰۱۶ از چگونگی شهادت مزاری و اسارت وی در چهار آسیاب و نیز نشر نخستین تصاویر پس از اسارت وی روایت نوی ارابه می‌دهد. هرچند آقای خدروی می‌گوید، اولین عکس‌ها را خود طالبان گرفته بودند اما سانتوز روایت متفاوت دارد. او در مطلبی تحت عنوان «مارچ غم انگیز ۱۹۹۵»<sup>۲</sup> از نخستین آشنایی اش با شهید مزاری و نیز چگونگی شهادت شهید مزاری چنین روایت می‌کند:

مارچ غم انگیز ۱۹۹۵

دوازده مارچ ۱۹۹۵ روزی است که استاد مزاری کشته شد. در آن زمان طالبان به سرعت پیشروی کردند و نیروهای حکمتیار را تا چهار آسیاب شکست دادند. وقتی طالبان به چهار آسیاب رسیدند، نیروهای حزب وحدت در محاصره کامل قرار گرفت. فکر کنم شکست حکمتیار در ماه فبروری صورت گرفت. من در آن زمان در کابل مأموریت داشتم که در کابل رفت و آمد

کنم و تلاش می‌کردم درگیری‌هایی که در سمت کابل وجود داشتند، خاتمه پیدا نکنند و آتش بس شود؛ اما موفق به برقراری آتش بس نشدم و این زمانی بود که همه می‌خواستند با طالبان وارد مذاکره شوند. من زیاد به جزئیات اشاره نمی‌کنم، اما یک پیشنهاد این بود که نیروهای هزاره‌ها باید غرب کابل را ترک کنند و راه صلح آمیز مذاکرات آغاز شد؛ اما به آن هدف و تلاشی که شده بود، نرسید و نتیجه نداد.

من همان روزی که مزاری دستگیر شد در کابل رسیدم. همان روز صبحش حدس می‌زدیم که بار دیگر یک دوره‌ای از جنگ شروع می‌شود. جنگ‌ها در گرفت، نیروهای فرمانده مسعود از سمت شمال وارد منطقه غرب کابل شده بود. مشکل زمانی بیشتر شد که دیدم نیروهای طالبان هم وارد غرب کابل شدند و جاه‌هایی را که نیروهای حزب وحدت تخلیه کرده بودند، تصرف می‌کردند و این هم جزو پالیسی مذاکراتی بود که بین حزب وحدت و طالبان به ثمر نرسیده بود. بعد از آن هیچ کسی از سرنوشت استاد مزاری اطلاع نداشت. من هم محصور شده

۱ - روزنامه جامعه باز سال اول، شماره ۱۹۷، جمعه، ۲۳ حوت ۱۳۹۲  
۲ - یاد گل سرخ، به کوشش محمد اسحاق فیاض، بنیاد اندیشه، صح

نیگاتیف‌ها تبدیل به عکس و چاپ شد. آری عکس اسارت استاد مزاری به دست طالبان بود. جنرال دوستم فوراً به استاد محقق زنگ زد که بیاید و او عکس‌ها را به ایشان نشان داد که چه اتفاقی افتاده است. واقعاً یک شب غم‌انگیز بود!

من به پاکستان رفتم و عکس‌ها را تحویل همان ژورنالیست دادم و بعد این عکس‌ها در رسانه‌ها چاپ شد.

من به نمایندگی از طرف سازمان ملل متحد در تشیع جنازه استاد مزاری شرکت کردم و بعد از آن بارها فکر کردم و این سوال برابم پیش آمد که نقش استاد مزاری چه بود و چه می‌خواست؟ در افغانستان اصطلاحی رایج شد به نام جنگ سالار و ناقض حقوق بشر که این جنگ سالاران کابل را بین خود تقسیم کرده بودند، آیا همه آن‌هایی که در کابل بودند، جنگ سالار بودند؟ اما من به این باور نیستم، برخی از رهبران برحق بودند و برای احقاق حقوق مردم‌شان جنگیدند و این یک حقیقت بود که هرکس یک بخش از کابل را در اختیار داشته باشد، افغانستان را در اختیار دارد، چنانچه که دکتر نجیب الله گفته بود؛ البته مزاری به این گپ‌ها عقیده نداشت او برای صلح تلاش می‌کرد، بدون این‌که فکر کند یک بخش از کابل در اختیارش باشد و او باور به افغانستان داشت. او به افغانستانی باور داشت که همه مردم از احترام مساوی برخوردار باشند، همه مردم طبق شعاع نفوس شان حضور داشته باشند. البته استاد مزاری کلی نمی‌گفت، بلکه راه‌های عملی‌اش را هم پیشنهاد می‌کردند. او یک نظام غیر متمرکز برای کشورش می‌خواست و باور داشت که تنها راه‌کار عملی همین نظام است که می‌تواند پاسخ‌گوی جامعه متنوع افغانستان باشد. مزاری در این راه تنها نبود، بلکه صدها سال پیش مردم جهان این راه را پیموده بودند. او برای وحدت ملی یک ساختار کاری ترسیم کرده بود.

بودم در فترملل متحد، تقریباً همه روز من ماموریت داشتم تا پرسنل ملل متحد را که در حال محاصره بودند، آن‌ها را نجات بدهم و چند تا راکت هم به مقرشان اصابت کرده بودند. بلاخره جنگ فروکش کرده و رفتم تا از دفتر دیگر ملل متحد که در نزدیکی میدان هوایی قرار داشت. خبر بگیرم، وقتی که آن‌جا رسیدم، یک ژورنالیست منتظم بود که من قبلاً با او آشنایی داشتم، گفت: من همین لحظه از چهار آسیاب رسیده‌ام شما بارو نمی‌کنید که من چه صحنه‌ای را دیدم.

گفتم چه دیدی بگو!

گفت: در چهار آسیاب در (دروازه) یکی از خانه‌ها را که باز کردم، استاد مزاری را دیدم که در اسارت طالبان قرار داشت و من از همان فرصت استفاده کرده چند تانگاتیف از مزاری گرفتم.

این خبرنگار بعد از گرفتن چند تصویر نیگاتیف بسیار زود متوجه شده بود که جاننش توسط طالبان در خطر است و فوراً از آن‌جا فرار کرده بود؛ زیرا اگر طالبان می‌فهمیدند که از اسارت مزاری عکس گرفته او را می‌کشند.

او آن نگاتیف‌ها را به من داد تا به چاپ برسانم.

من گفتم: این نیگاتیف‌ها را تحویل می‌گیرم و باید هرچه زودتر به مزار شریف بروم و آن‌جا چاپ خواهم کرد.

در ۱۳ مارچ بود که من به مزار شریف رفتم و از جنرال دوستم یک تلفن دریافت کردم و گفتم: عاجل بیا که صحبت کنیم. وقتی به دیدار جنرال دوستم رفتم، اولین سوالی که از من کرد این بود: از سرنوشت مزاری چه خبرداری؟

آن‌ها دو دوست صمیمی بودند، مثل دو برادر. تا قبل از آمدن من از سرنوشت مزاری خبر نداشت. من گفتم: مزاری در اسارت طالبان قرار دارد. ادامه داده و گفتم، یک رول نیگاتیف دارم که باید هرچه زودتر ظاهر شود تا ببینیم که چیست و بعد از وقت به پاکستان برمی‌گردم، باید آن را به ژورنالیستان تحویل بدهم.

## روایت سوم: شهادت شهید مزاری؛ انباری از پرسش‌های بی پاسخ

جبهه طالبان و دولت نام‌نهاد مقاومتش تمام شد و سرانجام با شهادت مزاری مردم در وضع کاملاً متفاوت قرار گرفتند.

داستان شهادت مزاری موضوع بغرنجی است که هیچ رمزگشایی نشده و این نقطه یکی از ناکامی‌های حزب پس از شهادت مزاری است. در دومین دور حزب وحدت در بامیان به ریاست آقای خلیلی وقتی نیروهای طالبان در دره میدان با حزب وحدت رو در رو قرار گرفت "با میانجی‌گری داکتر مدبر" قرار شد با طالبان مذاکره صورت بگیرد. از جانب حزب وحدت سید محمد سجادی، محمد نبی نوید و من از طرف شوری مرکزی و ریاست حزب موظف شدیم. از طرف طالبان به ریاست مولوی امیر خان متقی وزیر اطلاعات و کلتور و عضویت مولوی نیازی والی ولایت وردک و فرمانده جبهه میدان طالبان در مذاکره شرکت کردند و نشست در سیاپیتاب، قرار گاه مرکزی داکتر مدبر، صورت گرفت.

موضوعی که به این مصاحبه ارتباط دارد موضوع شهادت استاد مزاری است. هیئت طالبان قاطعانه مدعی شدند که قاتل مزاری نیستند و چون مزاری در دست آن‌ها بوده و خود را مسئول امنیت مزاری می‌دانند. ولی آن‌هایی که مزاری را شهید کردند (به قول نماینده طالبان) خیلی زور آور بودند. و آن‌ها پیش نهاد داشتند که با ادامه مذاکرات تمام اسناد خود را ارائه می‌دهیم. اگر ثابت توانستیم ما شهید نکرده ایم برادران هزاره ننگ قاتل بودن مزاری را از ما بردارند و ناتوانی خود را در تامین امنیت ایشان می‌پذیریم. چون مذاکرات قطع شد، ادعای طالبان، موضوع را لا اقل برای من پیچیده تر ساخت. این همه برای آنستکه قبل از بیست و سه سنبله به خاطر در گذشت برادرم محمد نادر در پاکستان به آنجا رفتم. چون اعضای خانواده اکثراً در ایران بودند مجبوراً من هم ایران رفتم تا مطابق معمول فاتحه گرفتیم. هنوز از گرفتاری آن فارغ نشده بودم که برادر دیگر من عصمت الله (قاسم) شفق، که در واقع زندگی من و فامیل بود، در کابل شهید شد و گرفتاری‌های مضاعف برایم بوجود آمد. تازه آماده بر

استاد عزیزالله شفق یکی از یاران شهید مزاری در یک مصاحبه اخیراً با عدالت و امید به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد شهادت شهید مزاری روشن نشدن نحوه شهادت شهید مزاری و کم کاری در این زمینه را یکی از ناکامی‌های حزب پس از شهید مزاری می‌داند و تاکید می‌کند که شهادت شهید مزاری انباری از پرسش‌های بی پاسخ است که هنوز روشن نشده است.

استاد شفق در پاسخ به این سوال که چه روایتی از نحوه شهادت شهید مزاری و اعتماد ایشان به طالبان دارد، به طور خلاصه به شکل زیر پاسخ داده است:

«مزاری علاقه‌ای برای تماس با آن‌ها نداشت ولی احتمال می‌دهم چهار مسئله ایشان را برای تفاهم با طالبان متقاعد کرده باشد. این‌که می‌گویم احتمالاً چون حاصل جمع بندی من از اطلاعات پراکنده است و مباشرین قضیه به قول معروف نم پس نمی‌دهند و بدین ترتیب ابهام و پیچیدگی لاینحل بر کل قضیه حکومت می‌کند: (آن چهار عامل به شرح زیر است):

۱ - هیئتی از نمایندگی حزب از ایران برای مذاکره توسط مولوی "فقیر محمد" به قندهار رفته مطمئناً پیام‌های موافقی به کابل منتقل کرده اند.

۲ مذاکراتی هم با تشویق و میانجی‌گری پاکستان در اسلام آباد بین افرادی از حزب وحدت و طالبان صورت گرفته و مطمئناً اطمینان‌هایی داده شده بود.

۳ موءثرترین افرادی که در کابل در کنار شهید مزاری بودند و نسبت به اشراف آن‌ها به مسایل مربوطه شهید مزاری اعتماد داشت، آن‌ها بدلیل عدم امکان رویارویی نظامی با طالبان مزاری را تشویق به کنار آمدن با طالبان می‌کردند.

۴ و سرانجام وضع بد لوجیستیکی بیشتر از همه ایشان را در وضعیتی قرار داد که تن به مذاکره با طالبان بدهد و با بدعهدی و پیمان شکنی طالبان "غرب کابل" در فشار بین دو

رسید و در رابطه با حوادث پیش آمده در کابل و شهادت مزاری ذهنم انباری از سوال های بی پاسخ است.<sup>۱</sup>

گشت می شدم که غرب کابل سقوط کرد و مزاری به شهادت

## روایت چهارم: چرا شهید مزاری با طالبان وارد مذاکره شد؟

مرتب نسبت به طالبان به او اطمینان می دادند و او را تشویق می کردند که با طالبان وارد مذاکره شود و از عواقب این مذاکره هراس نداشته باشد. در حالی که شهید مزاری قبلاً دریافته بود که گروه طالبان قابل اعتماد نیست.<sup>۲</sup>

عبدالقادر سعادت غزنوی یکی از نزدیکان شهید مزاری و یاران او است. او تا کنون یکی از فعال ترین کسانی بوده است که از چگونگی شهادت شهید مزاری و احتمالات موجود در این مورد بی پرده تر از هر کسی سخن گفته است. قاضی سعادت در محافل مختلف در باره نحوه شهادت شهید مزاری و کوتاهی های احتمالی در این زمینه سخن گفته است. به نظر قاضی سعادت شهید مزاری در آخرین روزها تلاش ورزید که به نحوی با دولت وقت علیه طالبان متحد شود ولی متأسفانه تلاش هایش ناکام ماند. به روایت آقای سعادت شهید مزاری در آخرین روزها شهید ابوذر را به ارگ ریاست جمهوری فرستاد و ابوذر به توافقاتی با استاد ربانی دست یافت. به گفته او شهید ابوذر با استاد ربانی توافق کرده بود در روز ۱۶ حوت ساعت ۸ صبح هیاتی از جانب ارگ به غرب کابل بیاید و توافقنامه ای را با استاد مزاری به امضا برساند که براساس آن به طور مشترک علیه طالبان اقدام صورت گیرد. اما برخلاف وعده از پیش تعیین شده، پیش از آن که موعد فرارسد، حمله بر غرب کابل و مواضع حزب وحدت از سوی دولت از زمین و هوا شروع شد. به گفته آقای سعادت در این حمله که دو روز طول کشید تقریباً تمام امکانات حزب وحدت به صفر رسید. تنها آسیب این جنگ تحمیلی بر توان حزب وحدت نبود بلکه شهید مزاری نیز به کلی نسبت به توافق با دولت علیه طالبان نا امید گردید. به همین خاطر تصمیم گرفت که از یکسوی طالبان وارد گفتگو شود و از سوی دیگر می خواست که از مسیر چهار آسیاب به طرف هزاره جات برود و در آن جا جبهه جدیدی علیه طالبان بگشاید. به گفته قاضی سعادت در این میان کسانی بودند که

### چه کسانی از پاکستان به شهید مزاری برای مذاکره با طالبان اطمینان می داد؟

قاضی سعادت غزنوی در واپسین روزهای سقوط غرب کابل با جمعی از علمای اهل تشیع کابل، برای مذاکره نزد ملاربانی یکی از مشهورترین فرماندهان طالبان به چهار آسیاب رفته است. وی به دست طالبان در چهار آسیاب اسیر شد. او از چگونگی شهادت شهید مزاری و یارانش روایت متفاوت دارد و در گفتگو با مجله عدالت و امید چنین می گوید:

قبل از آن که به اصل موضوع پردازم به این نکته باید تأکید کنم که آدم در روایت ها، کمال صداقت و امانت داری را باید رعایت کند. قطعاً با انگیزه ای جعل و اتهام نباید کسی راوی یک روایت باشد.

من در سال ۱۳۷۳ در کنار شهید مزاری در بخش های قضایی و سازنوالی حزب انجام وظیفه می کردم. قبل از پرداختن به روایت اصلی، باید یک موضوع را مطرح کنم که برای من در آن زمان سوال برانگیز بود و تا هنوز هم این سوال حل نشده است: طالبان در ۲۰ جدی سال ۱۳۷۳ شهر غزنی را تصرف کردند. در همین زمان یکسری تصامیم گرفته شد که باید طالبان را در غزنی متوقف کنیم و مانع پیش روی آنان به سمت کابل شویم و آنان را از غزنی بیرون کنیم. این تصمیم از سوی رهبری حزب

۱ - مصاحبه استاد عزیزالله شفق با مجله عدالت و امید، به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد شهادت شهید مزاری.

۲ - کتاب یاد گل سبخ - فصل چهار، صفحه ۵۹۳



همراه با "شورای هماهنگی" که در آن حزب وحدت، جنبش اسلامی جنرال دوستم و حزب اسلامی گلبدین حکمتیار عضویت داشتند، گرفته شد. قرار شد نیروهای مشترک از حزب وحدت، جنبش ملی جنرال دوستم و حزب اسلامی بروند و هم چنین قرار شد که شخص آقای حکمتیار نیز در رأس نیروهایش به شهر غزنی برود که خود آقای حکمتیار با نیروهایش رفت. از حزب وحدت اسلامی نیرویی از کابل به قوماندانی شفیع و از غزنی به قوماندانی جانعلی عارفی توظیف شدند. در غزنی جنگ شد. طالبان در غزنی غالب شدند، نیروهای نظامی شورای هماهنگی شکست خوردند. آقای حکمتیار با نظامیان خود عقب نشینی کرد تا چهار آسیاب آمد. آقای حکمتیار چهار آسیاب را هم ترک کرد و رفت سروبی و تمام نیروهای حزب اسلامی در چهار آسیاب با کمترین درگیری تسلیم طالبان شدند. خط اول آنان در دارالامان هم عقب نشینی کرد. این یک بخش مهمی از تاریخ است.

بخش دیگر این است که ما با طالبان جنگ داشتیم. طالبان در غزنی از هیچ قساوتی علیه مردم ما دریغ نکردند. قلعه شهاده غزنی را که همه مردم هزاره و شیعه هستند، به آتش کشیدند. هر کس دست شان افتاد کشتند. این به این معنا است که ما با طالبان وارد یک جنگ شدید شده بودیم. اما چند روز بعد در کابل، باب مذاکره با تحریک طالبان باز شد. شما فکر کنید، جنگی با آن همه قساوت که در غزنی صورت گرفت و مذاکره ای که اکنون می خواهد آغاز شود، تا چه اندازه قابل جمع است. برای من سوال برانگیز بود. از شماری دوستان نزدیک به شهید مزاری پرسیدم که ما با طالبان در غزنی جنگ کردیم و این گروه مناطق ما را به آتش کشیدند، چطور می شود روی این مذاکرات با طالبان اطمینان کرد.

از دفتر استاد مزاری کسانی گفتند که این مذاکره بر اساس اطمینانی است که از پاکستان به شهید مزاری داده شده است. وگرنه استاد مزاری این گونه و بدون کدام حساب و کتاب وارد مذاکره نمی شود. این اطمینان داده شده که طالبان شما را مزاحم نیست و با شما وارد مذاکره می شوند و شما هم سخنان خود را به صورت واضح مطرح کنید. در آن زمان این

حرف در تمام ساکنان غرب کابل شایع شد که برای شهید مزاری اطمینان از پاکستان دادند و استاد بدون سنجش کاری را انجام نمی دهد.

سوال این است که چه کسی از پاکستان به شهید مزاری اطمینان داده بود؟ حزب وحدت در آن زمان، دارای شورای نمایندگی در ایران و پاکستان بود. در پاکستان رییس شورای نمایندگی، جناب استاد خلیلی بود. از دفتر پاکستان به استاد مزاری اطمینان داده شده بود که تشویش وجود نداد. جنگی که در غزنی صورت گرفته را فراموش کنید و وارد مذاکره با طالبان شوید.

به اساس همین اطمینان، استاد مزاری نماینده هیئت مذاکره کننده آقای شهید مقصودی و جناب آقای سید نستوه (عضو سابق جبهه مستضعفین) را تعیین کرد. این دو نفر تعیین شدند و با طالبان وارد مذاکره شدند.

روایت ها زیاد گفته می شود که طرف مذاکره، ملا بورجان بوده یا ملا عبدالواحد باغرانی بوده اما من به شما می گویم که طرف اصلی مذاکره آقای ربانی معاون ملا محمد عمر که آن زمان مشهور به حاجی معاون بود، بوده است. محل مذاکره نیز در چهار آسیاب بود. این دو نفر گاهی با ملا بورجان و ملا عبدالواحد باغرانی مذاکره کرده و بعضی وقت ها با شخص ملا ربانی مذاکره کرده است. این مذاکرات به جایی هم رسید. اما سرانجام تمام معاهدات و قول و قرارهایی که طالبان داده بودند، زیر پا گذاشته شد و آنان به قرارهای خود عمل نکردند. در آن زمان تمام تماس ها توسط مخابره نیم کره ای بود. اما به خاطری که مخابره های نیم کره ای کشف می شد، بیشتر از تلفون ستلایت استفاده می شد. تماس ها توسط مکتوب بسیار کم بود. لذا این اطمینان ها بیشتر با تلفون ستلایت داده می شد. به شهید مزاری اطمینان می دادند که تشویش وجود ندارد. اطمینانی که این ها می دادند، طالبان زیر اثر آی اس آی پاکستان بود، هم از جانب آی اس آی اطمینان می دادند و هم از جانب طالبان بود تا مزاری همسو و مشترک شود و علیه حکومت آقای ربانی جنگ کند.

## عدالت و امید: آیا حزب وحدت، تاکنون کدام جلسه رسمی در مورد بررسی شهادت رهبر شهید را گرفته و تلاشی در این زمینه صورت گرفته است؟

**قاضی سعادت:** واقعیت این است که من در جلسات ندیدم که روی چرایی و چگونگی شهادت استاد مزاری کدام بحث صورت گرفته باشد و نه هم از زبان استاد خلیلی من چیزی در این مورد شنیدم. ولی این برای همه و برای خودم سوال بر انگیز است که چرا با قضیه‌ای با این اهمیت هنوز بسیار ساده برخورد شده است.

وقتی اطمینان دادند که آقای مزاری با طالبان وارد مذاکره شود، آقای مزاری هم وارد مذاکره شد، و چطور شد که یک باره طالبان همه قول و قرارها را زیر پا گذاشته و موضوع خصمانه علیه حزب وحدت گرفتند. کار بجایی رسید که رابطه آقای مقصودی و سید نستوه نیز با طالبان قطع شد و شهید مزاری، متوسل شد به علمای غرب کابل و آن‌ها را نزد ربانی در چهار آسیاب فرستاد. علما به ریاست شهید اخلاصی تعیین شدند که من نیز در آن جمع بودم و استاد مزاری مرا به حیث سخنگوی این جمع تعیین کرد. وقتی مادر چهار آسیاب رفتیم، در مقرملا ربانی زمانی که رسیدیم، جمعی از خبرنگاران از نزد ملا ربانی بیرون شدند و در دهلیز با آنان مواجه شدیم.

وقتی وارد دفترملا ربانی شدیم و او متوجه ما شد، رو را به طرف دیوار برگرداند و پشت خود را با ما کرد. ما را حاضر نشد ببیند. با آنکه فارسی بلد بود، اما با ما توسط یک ترجمان خود، خیلی کوتاه به زبان پشتو گفت که من با نماینده آقای مزاری تمام حرف‌های خود را گفته‌ام و دیگر حرفی برای گفتن نداریم.

من باورم این است که استاد مزاری روی اعضای حزب وحدت اطمینان کامل داشت. اما اینکه بزرگان دیگر، با استاد مزاری اطمینان سیاسی می‌دادند، صادقانه بود یا نبود، من هنوز تردید دارم. من احساسم بر این است که شهید مزاری به این اطمینان‌ها باور داشت که واقعی است. من نمی‌دانم که این دوستان در وقتی که اطمینان‌ها از هم پاشید، به شهید مزاری چه گفتند. این یگانه رازی است که دوستان مقیم پاکستان در آن زمان بگویند که چگونه این اطمینان به وجود آمد و چگونه از بین رفت. این کلید معما است. این مساله هم نزد شهید مزاری و هم نزد اعضای شورای مرکزی حزب هم مجهول است و نزد مردم هم مبهم است. نه تنها مذاکره پاسخ نداد که طالبان تصمیم بر قتل و کشتن شهید مزاری گرفتند.

سوال دیگر این است که آیا بزرگان مقیم پاکستان وقتی موضع طالبان تغییر کرد، به شهید مزاری هم گفتند که موضع این گروه تغییر کرده و موضع خصمانه گرفته است؟ ما در همین مورد شک داریم، برای اینکه من ساعت سقوط غرب کابل یادم است که ساعت ۵ بعد از ظهر خانه استاد مزاری توسط طالبان اشغال شد. یعنی طالبان می‌خواستند شهید مزاری را در خانه اش دستگیر کنند. این را بزرگان ما که در پاکستان تشریف داشتند به شهید مزاری چه گفته بودند که او حاضر نبود از خانه اش بیرون شود. دوستان به زور از خانه اش بیرون کردند. استاد مزاری شب را در خانه یکی از دوستان در غرب کابل سپری کرد. فردای آن روز (شنبه) استاد مزاری به سمت چهار آسیاب نه بخاطر مذاکره بلکه می‌خواست خود را از کابل بیرون کند. طالبان وقتی خانه شهید مزاری داخل شدند، همه چیز را چور و چپاول کردند.<sup>۱</sup>

۱ - گفت و گوی اختصاصی عبدالقادر سعادت غزنوی با علی آقا مزیدی، کابل، تاریخ: ۱۳۹۸/۱۲/۴

## روایت پنجم: احتمال صحنه سازی طالبان در مورد شهادت شهید مزاری

که بیشترین مردم پشتون اند. وقتی در این مورد تحقیق صورت گرفت و از مردم این قریه سوال شده، آن‌ها گفتند: چرخ بال، زمانی که از بالای قریه ما رد شد، ما از داخل چرخ بال صدای فیر را می‌شنیدیم که در داخل چرخ بال درگیری بود. متحیر مانده بودیم که این چه وضعیتی است که در داخل چرخ بال درگیری وجود دارد و صدای فیر می‌آید. منطقه «نانی» با منطقه ای که چرخ بال در آن سقوط کرده بود، خیلی کم فاصله دارد. هم چنان برخی از هزاره‌هایی که در قریه «قرباغی» زندگی می‌کردند، برخی از افراد شان گفته اند که آن‌ها نیز صدای درگیری را در داخل چرخ بال شنیده‌اند. کسانی از دوستان ما که چرخ بال را از نزدیک دیده بودند، می‌گفتند: طیاره، نه در حالت سقوط و نه در حالت نشست به زمین نشسته بود، بلکه با پهلو خود کج شده بود.

در مذاکراتی که بعدها با طالبان صورت گرفته، من هم در جمع هیأت مذاکره کننده حزب وحدت بودم، بعد از طی مراحل و مقدماتی که صورت گرفت و موفق شدیم که با آن گروه بنشینیم، مطالبه اول ما این بود که ما با یک شرط با شما می‌نشینیم و مذاکره می‌کنیم که قاتلان شهید مزاری را برای ما معرفی کنید و باید آن‌ها محاکمه شوند.

طالبان از همان ابتدا تاکید می‌کردند و می‌گفتند، ما به خاطر امنیت و سلامتی اسرا می‌خواستیم آن‌ها را به قندهار منتقل کنیم. در داخل چرخ بال درگیری صورت گرفته بود. ما به احترامی که به مزاری داشتیم، دستش را نبسته بودیم و او حمله می‌کند و تفنگ یکی از نگهبانان را گرفته و تلاش می‌کند که طیاره را از مسیر قندهار به سوی هزارستان منتقل کند، در داخل چرخ بال درگیری صورت می‌گیرد و بی‌لوث راهم زخمی می‌کند.

### احتمال صحنه سازی

اما این‌که تا چه اندازه این روایت واقعیت دارد، چیزی نمی‌دانم و این احتمال نیز وجود دارد که طالبان برای توجیه به شهادت رساندن رهبر شهید و یارانش، چنین صحنه‌سازی را کرده

اسدالله عرفانی غزنوی یکی از کسانی است که به طور کلی به دو روایت از نحوه شهادت شهید مزاری پرداخته است. ولی بیشتر روایت شهادت در چهار آسیاب را مقرون به واقعیت می‌داند. او در مطلبی تحت عنوان «غزنی، حوت ۱۳۷۳» چنین روایت می‌کند:

«در مورد چگونگی شهادت رهبر شهید، روایت‌های مختلف‌اند. دو روایت وجود دارد که هنوز روشن نیست که واقعاً کدام یک از این روایت‌ها واقعیت دارد. یکی این‌که شهید مزاری و یارانش را گروه طالبان در چهار آسیاب به شهادت رسانده‌اند و روایت دیگر این است که رهبر شهید و یارانش در غزنی بعد از ربودن چرخ بال و درگیری با نیروهای طالبان به شهادت رسیده‌اند.

### شهادت در غزنی

آن‌چه که صحبت می‌کنم، چشم دیده‌ها و روایت‌های دیگران در این مورد است که شنیده‌ام: وقتی جنازه‌ها را در مکتب جرم‌تو آوردند، از نزدیک پیکرهای شهدا را دیدم. یکی از دندان‌های شهید مزاری شکسته بود و از دهانش برآمده بود و صورتش زخمی بود و شهید ابوذر پیشانی‌اش مقداری زخم خورده بود.

کسانی که شهید مزاری را غسل داده بودند، می‌گفتند که زخم‌هایی که در بدن استاد شهید بود، این زخم‌ها زیاد تازه به نظر نمی‌رسیدند؛ اما این نکته را نیز باید در نظر بگیریم که از زمان غسل دوشب گذشته بود و زخم بعد از گذشت دوشب، طبیعی است که آن حالت طبیعی خود را ندارد.

اما کسانی که اجساد را موقعی که چرخ بال در آن جا نشست اضطراری کرده بود یا سقوط داده شده بود، از آن جا برداشته بود، افراد حرکت اسلامی بودند. آن‌ها گفتند، وقتی سر جنازه‌های شهدا رفتیم، خون‌های تازه را روی زمین دیدیم.

در این مورد از دو منبع برای تان نقل می‌کنم، یکی مردم اطراف قریه ای بودند که چرخ بال سقوط کرده بود، یعنی منطقه «نانی»

## شهادت در چهار آسیاب

روایت دوم هم همان است که رهبر شهید را در چهار آسیاب به شهادت رسانده اند. بعضی از کسانی که در چهار آسیاب بودند، آن‌ها معتقدند که مزاری و همراهانش را در چهار آسیاب شهید کرده اند. یکی که در لوگر و در چهار آسیاب بود، می‌گفت، چهار آسیاب زندان بودم، دیدم که از آن جایک چرخ‌بال نشست کرد و پیکرهایی را در چرخ‌بال منتقل کردند که این پیکرها زنده نبودند. حدس می‌زنم که ممکن است، اجساد شهید مزاری و یارانش بوده باشند.<sup>۱</sup>

باشند. ممکن است برای صحنه سازی در داخل طیاره فیرهایی صورت داده باشند، تا مردم آن را بشنوند و نیروهایی خود را از پیش در صحنه آماده کرده باشند. ممکن است برای این صحنه‌سازی دست‌های پشت پرده خارجی دخیل باشند، به خصوص انعکاس خبر دستگیری و شهادت و انتشار عکس‌های شهید مزاری در رسانه‌های گروهی افراطی در پاکستان و عربستان، صحنه‌سازی سقوط چرخ‌بال را بیشتر می‌کند.

عکس و خبر دستگیری و شهادت رهبر شهید در روزنامه "ضرب المومن" در کراچی پاکستان و نیز روزنامه "عکاذ" در عربستان منتشر شد و در آن روزنامه‌ها نوشتند که رهبر افضی‌ها کشته.

## روایت ششم: نخستین عکس از شهید مزاری پس از اسارت در روزنامه عربستانی

طرف کابل می‌رفتند و درگیری صورت می‌گیرد و مزاری کشته می‌شود.

روزنامه "عکاذ" چاپ عربستان در اولین ساعات صبح ۲۲ حوت، مزاری را در یک حالی نشان می‌داد که طالبان روی سرش ایستاده اند و مزاری را با ریسمان دست و پاهایش را بسته اند. طالبان مسلح را در حال خنده، استهزا و خرسندی، نشان می‌داد که شیری را در قفس انداخته بودند. اگر طالبان با شهید مزاری احترام داشتند، چرا چنین رفتاری را هنگام اسارت با او کردند؟ سخنان عبدالمنان نیازی در شام‌گاه بیست و سوم حوت، با این رفتار توهین آمیزی که با مزاری داشت، سازگاری نداشت. سخنان نیازی، برای من مسجل ساخت که طالبان مزاری و یارانش را در چهار آسیاب زیر شکنجه به شهادت رسانده اند و بقیه حرف‌ها، همه افسانه اند که طالبان ساخته اند.

بعد از خاک سپاری شهید مزاری در جلسه شورای مرکزی که در مزار شریف برگزار شد، استاد محقق گزارشی از گفت‌وگوی نماینده خاص ملل متحد با جنرال دوستم و اطلاعات و

محمد ناطقی یکی دیگر از یاران شهید مزاری برداشت‌های خود را از چگونگی شهادت شهید مزاری و روزهای ۲۱ و ۲۲ حوت ۱۳۷۳ چنین روایت می‌کند:

حوالی ساعت پنج عصر، سرویس جهانی بی بی سی این خبر را نشر کرد که یک چرخ‌بال طرف قندهار از چهار آسیاب حرکت کرده است و در نواحی غزنی سقوط کرده است. گفته می‌شود که عبدالعلی مزاری نیز داخل آن بوده است. با شنیدن این خبر با خود گفتم که دیگر برای همیشه ما و مردم ما با مزاری خدا حافظی کردیم و دیگر مزاری نخواهیم داشت.

صدای عبدالمنان نیازی که نفرت‌انگیزترین صدا برای من بود و الزاما باید آن را از طریق بی بی سی می‌شنیدم. او گفت، ما مزاری و همراهان شان را می‌خواستیم به قندهار منتقل کنیم، ما به مزاری احترام کردیم دست‌های او را باز گذاشته بودیم، مزاری در داخل طیاره به طالبان حمله می‌کند و تفنگ شان را می‌گیرد و در داخل طیاره درگیری می‌شود، وقتی که طیاره به زمین سقوط کرده، مزاری و رفقاییش می‌خواست طرف هزارستان پا به فرار بگذارد، در این لحظه یک گروپ از طالبان

تصاویری که ایشان از ماجرای شهادت مزاری داشت، ارائه کرد، ایشان گفت، جنرال دوستم به نقل از "سیتیریوز" نماینده پیشین سازمان ملل در امور افغانستان، گفت که طالبان استاد مزاری را بسیار بی رحمانه شکنجه کرده بودند.

ایشان تصاویری از شکنجه دارد که قابل دیدن نیستند، ظاهراً نماینده پیشین ملل متحد، جزئیات زیادی را با دوستم در مورد شهادت مزاری باید در میان گذاشته باشند. استاد محقق خود

نیز به این روایت اعتقاد داشت که استاد مزاری را طالبان در چهار آسیاب به شهادت رسانده اند و داستانی که عبدالمنان نیازی سخنگوی طالبان و یا وکیل احمد متوکل وزیر خارجه طالبان در مورد شهادت استاد مزاری، طرح کرده بودند، دروغی بیش نبوده است. اعضای شورای مرکزی، تماماً اعتقاد داشتند که در چهار آسیاب، طالبان جنایت شان را انجام داده اند و بعد از آن دروغ گفته اند.<sup>۱</sup>

## روایت هشتم: یافته های معاینات طبی؛ شکنجه پیش از شهادت

پوهنمل دکتر محمد عمر «هادی» متخصص طب عدلی و رئیس دانشکده طب بلخ نخستین کسی است که معاینات طبی را روی جسد شهید مزاری انجام داده است. در رابطه با معاینه پیکر مطهر رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری وی مصاحبه ای به شرح زیر دارد:

س: لطفاً خود را معرفی کرده، درجه علمی، سابقه کار و مسئولیت فعلی تان را نیز برای ما ذکر نمایید.

ج: بنده دکتر محمد عمر هادی می باشم، درجه علمی، پوهنمل متخصص طب عدلی، مدت کار اضافه از بیست سال، فعلاً رئیس دانشکده طب ابوعلی سینای بلخی می باشم. معاینه ما به صورت مشترک توسط یک تیم که شامل متخصص جراحی، داخله و طب عدلی بود صورت گرفت.

س: اگر معاینه توسط یک تیم صورت گرفته است، اعضای تیم را با مشخصات و درجه های علمی شان نام ببرید؟

ج: اعضای تیم عبارتند از: دکتر عصمت الله حبیبی متخصص جراحی، دکتر احمد ولی شفاپی متخصص داخله و استاد فاکولته طب بلخ و خودم دکتر محمد عمر هادی متخصص طب عدلی.

س: چند پیکر را معاینه کردید؟

ج: در محل معاینه دو پیکر موجود بود و ما صرف پیکر پاک استاد مزاری را معاینه خارجی نمودیم.

س: تاریخ معاینه را ذکر نمایید.

ج: ما جسد را به تاریخ ۱۳۷۴/۱/۵ معاینه نمودیم.

س: مدت زمان معاینه چقدر طول کشید؟

ج: مدت زمان معاینه حدود یک ساعت طول کشید.

س: جسد را چند بار معاینه نمودید؟

ج: پیکر را یک بار معاینه نمودیم.

س: مدت زمان بین شهادت و روز معاینه چقدر فاصله بوده،

روی معاینه شما تأثیری داشته است؟

ج: زمان معاینه با زمان مرگ حدود دو هفته فاصله داشته، یعنی مطابقت با زمان رسمی اعلان شده از طریق رادیوها می باشد.

هر قدر وقت معاینه با وقت مرگ نزدیک باشد، نتیجه معاینات بهتر است و هر قدر جسد به حالت اولی بدون مداخله از قبیل

کشیدن لباس ها، شستشو و غیره تحت معاینه قرار گیرد بهتر خواهد بود، اما چون در جسد مورد نظر تغییرات تخریبی به

حصول نیامده و جسد کاملاً سالم و تازه بود، مشکل عمده در معاینه پیش نیامد.

س: جروحات چه تعداد بوده است؟

ج: جراحاتی که در جسد دیده شد به دو بخش تقسیم می گردد.

یکی جراحات و یا صدمات با آلات و اشیای کُند و دیگر

صدمات با آله، ناریه. صدمات کُند در نواحی پیشانی، گوش

راست، کنار چشم راست، طرف راست لب ها، قسمت

رخسار راست، شانه چپ، قدام بطن، ساعد چپ و ناحیه مرفق چپ و ساق چپ دیده شده و دیگر جروحات ناریه که در ناحیه عنق و قسمت علوی ران دیده می شود.

س: وسایل قتل چه بوده است، آیا شهداً توسط اسلحه گرم مانند «تفنگ» و یا توسط اسلحه سرد به شهادت رسیده است؟

ج: همان طوری که پیشتر عرض کردم دو نوع صدمات در جسد ثابت گردید، یکی صدمات با آلات کُند و دیگر صدمات ناریه، صدمت کُند نظریه شرایط محل و آلات و اشیایی که در دسترس هست فرق می کند که این آلات و اشیاء می تواند مشت باشد، می تواند سنگ و چوب و یا قسمت های مختلفه اسلحه ناریه مانند میل تفنگ، فنداق و غیره که تثبیت قطعی و مشخص این آلات با بررسی محل واقعه و آلات مشکوک به

دست آمده و تطبیق آن با جروحات امکان پذیر است. دیگر صدمات ناریه یعنی صدمات از اثر شلیک تفنگ در ناحیه گردن و ران.

س: آیا شهدا پیش از شهادت شکنجه شده اند، نوع شکنجه را چگونه تشخیص داده اید؟

ج: اگر منظور از شکنجه به صورت کلی وارد شدن صدمات قبل از مرگ باشد که ما این صدمات را در ناحیه گوش، وجه، پیشانی، شکم غیره جاها تثبیت کردیم.

س: در صورت استفاده از اسلحه سرد و گرم کدام یک اول استفاده شده است؟

ج: طوری که از مشاهدات جسد حاصل گردید اسلحه ناریه (تفنگ) بعداً مورد استفاده قرار گرفته است.<sup>۱</sup>

## روایت ششم: روایت رسمی حکومت استاد ربانی

روایت محمد اکرام اندیشمند از بازداشت و شهادت استاد مزاری این است که او قصد عزیمت به غزنی را داشت که در مسیر راه در چهار آسیاب دستگیر و شهید گردید. اکرام اندیشمند تقریباً همان روایت رسمی دولت وقت را بازگو می کند. زیرا او از اعضای دولت در آن زمان بوده است.

عدالت و امید مصاحبه اینترنتی با وی انجام داده است و برخی پرسش ها را با وی در میان گذاشته است که او از تقریباً از موضع دولت وقت به پرسش های ما پاسخ داده است:

**عدالت و امید: روایت رسمی از شهادت شهید مزاری از نظر شما چیست؟**

**اکرام اندیشمند:** عبدالعلی مزاری برای مذاکره با طالبان به چهار آسیاب نرفته بود. او می خواست از مسیر جنوب کابل بسوی هزاره جات برود که در راه از سوی طالبان شناسایی شد و توسط آن ها به چهار آسیاب پایگاه طالبان انتقال یافت.

مزاری بعد از آن این تصمیم را گرفت تا غرب کابل را ترک کند که تلاش او برای بازپس گیری سلاح ها و سنگرهایش از طالبان نتیجه نداد. وقتی او تحت فشار نیروهای دولتی به فرماندهی احمدشاه مسعود قرار گرفت با طالبان در یک موافقت نامه شفاهی سنگرها و سلاح های ثقیل خود را تحویل آن ها داد تا آن ها با مسعود بچنگند. از متن نامه ای که مزاری به ملا بورجان فرستاده است، این موافقت شفایی مشخص می شود. اما وقتی طالبان در برخوردهای اولیه در برابر نیروهای کابل شکست خوردند، مزاری با ارسال نامه به ملا بورجان از او چنین تقاضا کرد. اما زمانی که طالبان به تقاضای او پاسخ مثبت ندادند، تصمیم گرفت که کابل را ترک کند و به هزاره جات برود.

قبل از آنکه احمدشاه مسعود به حملات خود علیه مواضع حزب وحدت به رهبری مزاری در غرب کابل شدت ببخشد، تماس ها و تلاش هایی را از طریق میانجی های مذاکرات قبلی انجام داد تا مزاری را قانع بسازد که به جای جنگ، با هم در برابر

طالبان ایستاد شوند. من دقیق نمی دانم که مسعود در این پیام و مذاکره از مزاری می خواست که نیروهای او را در مواضع حزب وحدت در غرب کابل اجازه دهد که جا بجا شود و در برابر طالبان قرار گیرد، یا اینکه غرب کابل را به نیروهای او بسپارد و یا کدام چیز دیگر. اما نکته روشن آن بود که مسعود می خواست دیگر جنگی میان او و مزاری ادامه نیابد و در برابر طالبان (مشترکاً) قرار بگیرند. اما این تلاش ها و تماس ها نه تنها منجر به همسویی نشد که حتی آتش باری و برخورد نظامی را در خط اول میان شان قطع نساخت. سرانجام جنگ شدید شد و احمدشاه مسعود به این فکر بود اگر غرب کابل را تا ریشخور و کوه های اطرافش بدست نگیرد، خط اول طالبان در دهمزنگ و جاده میوند ایجاد می شود و با طالبان باید در یک کیلومتری ارگ کابل بجنگد.

وقتی جنگ در غرب کابل شدت گرفت و مزاری زیر بمباران شدید هوایی و زمینی نیروهای دولتی نتوانست به مقاومت ادامه دهد، تقاضای او از جنرال دوستم مبنی بر کمک نظامی و شلیک راکت اسکات بر جبل السراج و خیرخانه که به صورت علنی به رادیویی بی سی گفت عملی نشد، تمام سنگرهای خود را در غرب کابل با سلاح تفیل خود به طالبان داد. مزاری در این مورد به پرسش خبرنگار بی سی در شامگاه ۲۶ دلو ۱۳۷۳ گفت: «از جنرال دوستم خواستیم که چون مسعود زیاد شرارت می کند، جبل السراج، چاریکار و خیرخانه را به اسکاد بزند. جنرال دوستم آمادگی خود را نشان داد. اگر شرارت مسعود کم نشد می گوئیم که اسکادها را شلیک کند.»

توافق طالبان و مزاری در آغاز این بود که به صورت مشترک در برابر مسعود بجنگند. اما وقتی طالبان وارد سنگرهای مزاری در غرب کابل شدند، به آن توافق پشت پا زدند و شروع کردند به خلع سلاح کامل نیروهای مزاری، در این حالت بود که هم میانجی های قبلی مذاکرات که شامل افرادی طرفدارهای مسعود در میان شیعیان و همکاران احمدشاه مسعود در صف خودش می شد و هم سفارت ایران در کابل به مسعود فشار آوردند که به مزاری اطمینان دهد که بسوی او بیاید تا با هم جبهه مشترک علیه طالب بسازند. من اتفاقاً در یکی از آن روزها

که ماه رمضان بود، در نماز شام و هنگام افطار در قصر نمبر یک بودم. آنجا استاد ربانی اقامت داشت و احمدشاه مسعود آن شام همانجا آمد و دقایق بعد سفیر ایران نیز آمد. در سرمیز افطار این بحث علنی صورت گرفت که از مسعود خواسته شد تا به مزاری اجازه و اطمینان دهد که در مناطق او بیاید. استاد ربانی نیز این را تایید کرد و سفیر ایران این تقاضا را مطرح کرد. احمدشاه مسعود سخن گفت و اظهار کرد که من از جنگ با آقای مزاری بسیار متاثر هستم. من در همان آغاز نه این جنگ را می خواستم و نه طرفدار آن بودم. به مزاری بارها گفتم که بیاید همکاری کنیم که ثبات سیاسی شکل بگیرد، دولت نهادهای خود را بسازد، پارلمان بوجود بیاید، قانون اساسی تدوین و تصویب شود و شما و ما همه دست به دست هم دهیم و به صورت مشترک مطالبات تان را به صورت قانونی مطرح کنید و در پارلمان تصویب شود. اما آقای مزاری این ها را نپذیرفت و فکرمی کرد با هم بنشینیم و هر چیز را بین خود تقسیم کنیم. به هر حال اوضاع این گونه بسوی خرابی و خصومت پیش رفت که من قطعاً آن را نمی خواستم و به شدت از آن ناراحتم. حالا نیز من به شما اطمینان می دهم که از آقای مزاری در این جا استقبال می کنیم و در برابر طالبان جبهه مشترک می سازیم. سفیر ایران از این اظهارات مسعود راضی به نظر می رسید و مجلس را ترک گفت. اما مزاری به این طرف نیامد. اینکه چرا؟ حدس من این است که او به احمدشاه مسعود اعتماد نداشت. او به شدت عقده مند بود و نمی توانست این عقده و خشم خود را فرونشاند و با مسعود دست بدهد. او فکرمی کرد که رفتن به هزاره جات بهتر است یا از آنجا می تواند بسوی جنرال دوستم و مزار زادگاهش برود تا بتواند نیروهای خود را سروسامان بدهد. اما در مسیر راه سرنوشت او رقم دیگر خورد و جانش را از دست داد. مزاری در مسیر راه که در داخل چرخ بال تنش میان او و افرادش با طالبان محافظ ایجاد شد، به قتل رسید. مزاری و همراهان او می خواستند چرخ بال حاملش به غزنی در منطقه هزاره جات بنشینند و خواستند با گرفتن سلاح یک طالب این کار را با زور انجام دهند، اما موفق نشدند. چرخ بال در همان وقت به زمین نشست و طالبان مزاری را با همراهانش تیرباران کردند.

عدالت و امید: در یک گزارش شما گفته اید که پس از تصفیه چهار آسیاب، شما دیده اید که اجساد ۲۳ تن از وابستگان حزب وحدت را از یک گور دسته جمعی کشیده اند، معلومات بیشتر در همین مورد چیست؟

اکرام اندیشمند: وقتی نیروهای دولتی موفق شدند که طالبان را از غرب کابل و چهار آسیاب عقب برانند، من به عنوان رئیس رادیو افغانستان با جمعی از خبرنگاران رادیو تلویزیون افغانستان که از آنجا گزارش کشف یک قبر دسته جمعی تازه منتشر شد، به چهار آسیاب رفتم. در آنجا از زیر خاک ۲۳ جسد را بیرون کردند. این افراد همه دریشی پلنگی داشتند که معلوم می شد از نیروهای محافظ مزاری و نزدیک به او بودند. تمام آن ها با دستان بسته شده از پشت و با شلیک مرمی به سرش شان کشته شده بودند. با برخی از بستگان این افراد در غرب کابل تماس گرفته شده بود و آن ها نیز آمده بودند. تمام اجساد را بیرون کردند و با خود بردند.<sup>۱</sup>

عدالت و امید: یک نامه حمایتی از ملا تره خیل وجود دارد که از رهبر طالبان خواسته است تا صدمه بجان استاد مزاری نزند، راز و رمز این نامه حمایتی از آقای استاد مزاری چیست و آقای تره خیل کی بود و چرا این خواست را مطرح کرده بود؟

اکرام اندیشمند: مولوی تره خیل عضو شورای مرکزی حزب اسلامی به رهبری حکمتیار بود. او پس از تشکیل شورای هماهنگی میان حکمتیار، دوستم و مزاری با مزاری و حزب وحدت رابطه نزدیک پیدا کرده بود و با طالبان نیز رابطه داشت. ملا عمر را از قبل می شناخت. افراد حزب وحدت به احتمال زیاد داکتر طالب در آن وقت در پشاور نزد مولوی مذکور مراجعه کرد تا نامه ای و پیامی به طالبان بدهد که مزاری را رها کنند و صدمه ای به او نرسانند. یکی از دلایل مراجعه حزب وحدت به مولوی تره خیل از نامه تره خیل روشن می شود که او در ایجاد تفاهم و توافق میان مزاری و طالبان نقش داشته است؛ آنگونه که خود در نامه به این نکته اشاره می کند. اما طالبان هیچ اعتنایی به نامه تره خیل نکردند.

## روایت نهم: روایت رسمی طالبان از نحوه شهادت شهید مزاری

عبدالعلی مزاری چگونه و توسط کی ها کشته شد؟

در سال ۱۹۹۵ میلادی حرکت طالبان بعد از تصرف ولسوالی چهار آسیاب ولایت کابل تا به منطقه دوغ آباد دارالامان پیشرفت داشتند و چوک دوغ آباد را نیز در کنترل خویش آوردند. چوک دوغ آباد از قصر دارالامان در فاصله ی چند صد متری موقعیت دارد. این چوک قبلاً توسط حزب اسلامی اداره و کنترل می شد. ما یک گروه ۳۰ نفری به هدایت ملا بورجان از ولسوالی چهار آسیاب به این جا فرستاده شدیم. از چوک دوغ آباد تا کوه تلویزیون (آسمایی) همه غرب کابل توسط نیروهای حزب وحدت اداره و کنترل می شد. در حالی که کابل شمالی به شمول تپه تلویزیون از سوی شورای نظار به رهبری احمد شاه مسعود اداره می شد. از رفتن ما به دوغ آباد دیری نگذشته

روایت رسمی طالبان از اسارت و سپس شهادت استاد شهید این است که او در هنگام رفتن به غزنی در مسیر چهار آسیاب دستگیر شد. طالبان بنا داشتند که ایشان و همراهان ایشان را به قندهار منتقل کنند. در مسیر راه استاد مزاری با مراقبان خود درگیر می شود و در بین هلی کوپتر به شهادت می رسد و هلی کوپتر در غزنی سقوط می کند. این روایت را گروه طالبان از قلم یک نفر از اعضای خود و همزمان در تمام سایت های هوادار به این تحریک و شماری از رسانه های پاکستان به نشر رسانیده است:

عبدالامید

۲۷۰



بود که بین حزب و وحدت و شورای نظار نبرد سخت واقع شد. این نبرد حدوداً ۱۵ الی ۲۰ روز دوام داشت، در میان نبرد هر دو طرف برضد یکدیگر از توپ، موشک و در کل از همه سلاح‌های سنگین استفاده می‌کردند. در همین مدت زمان ما شاهد آن بودیم که غرب کابل کاملاً به ویرانه و یک شهر وحشتناک مبدل شده بود. حین رسیدن ما غرب کابل بسیار مناظر جذاب داشت اما در اثر نبردهای سنگین میان این دو گروه (حزب وحدت و حزب جمعیت) مناطق غرب کابل همه سوخت و ویران شد.

ما طالب‌ها در نزدیکی حزب وحدت قرار داشتیم. تا آن زمان در بین ما آتش بس وجود داشت و به طرف یکدیگر مزاحمت نمی‌کردیم. یک شب من مسؤولیت حفاظت و نظارت را داشتم تا کسی به ما ضرر نرساند. تقریباً ساعت ۱۲ بجه شب بود که یک موتر از نوع کرولا به طرف ما آمد، کسی از آن پایین شد و به من گفت: من فرمانده حزب وحدت هستم. می‌خواهیم با مسؤول شما ملاقات داشته باشیم. من آن‌ها را نزد شخص مسؤول که عبدالکریم آخند بود بردم. نماینده حزب وحدت گفت: اسم من ابوذر است و می‌خواهم با ملا بورجان آخند ملاقات داشته باشم. مسؤول ما برایش گفت که درست است. فردا به ملاقات اش می‌رویم اما حالا شب است. با وصف آن فرمانده ابوذر بسیار تأکید نمود که باید امشب با ملا بورجان ملاقات داشته باشیم. او گفت ملاقاتش بسیار ضروری است. زیرا ما مصمم شده ایم تا همه سلاح و مهمات خود را تسلیم طالبان کنیم. بالاخره در همین شب با ملا بورجان ملاقات صورت گرفت و همه پلان تسلیم شدن حزب وحدت به طالبان تنظیم و ترتیب شد. فردای آن شب، چاشت ۵۰ الی ۶۰ موتر و وسائط ثقیله طالبان از ولسوالی چهار آسیاب به دوغ آباد رسیدند. به خاطری که قوت‌ها و مهمات حزب وحدت را تسلیم شوند.

حزب وحدت طالبان را به ۳ بخش تقسیم نمودند، با هر یک از گروه‌ها افرادی را مؤظف نمودند تا با طالبان یکجا بروند و به آنها رهنمایی نموده و مناطق را تسلیم شان کنند. شورای نظار یا حزب جمعیت از اوضاع آگهی یافت و همه ساز و برگ نظامی طالبان با و حزب وحدت را از تپه‌ی تلویزیون به آسانی

مشاهده می‌نمود. آن‌ها برای دفع حملات احتمالی از سوی طالبان نیروهای خویش را قبل از قبل آماده کرده بودند. در این زمان هزاره‌ها طالبان نابلد را از مناطق چهلستون و باغ بابر برون کشیدند. خط هزاره‌ها معلوم بود که تا کجا است اما با آن هم هزاره‌ها کوشش نمودند طالبان را در بی خبری در خط شورای نظار داخل کنند. بعد از اینکه طالبان به مناطق تحت کنترل شورای نظار داخل شدند، هزاره‌ها با استفاده از نیرنگ خاص بالایی آنها شلیک کردند تا با شد از این راه طالبان با شورای نظار درگیر شوند. فرمانده مشهور طالبان بنام ملا سیف الرحمن منصور از این کار هزاره‌ها فهمید که این‌ها به معاهده‌ای که بین طرفین امضاء شده است کدام التفاتی ندارند. سپس به افراد زیر دستش امر نمود تا از نبرد در این مدت زمان خود داری نمایند. اما شورای نظار دید که طالبان از خط مشخص خارج شده و در مناطق تحت اداره آنها داخل شده اند. به نیروهایش امر شلیک صادر کرد. نیروهای شورای نظار طالبانی را هدف قرار دادند که به جغرافیایی منطقه کاملاً نا بلد بودند. شورای نظار قسمی درک کرده بود که گویا طالبان به خاطر حمله بالایی ما آمده است از همین رو بالایی آنها فیرو شلیک نمودند. از اینکه طالبان در منطقه بلدیت نداشتند و آمادگی کاملاً برای نبرد با شورای نظار را نداشتند و از حالت خبر نبودند بنابراین در مقابل شورای نظار این بار شکست خوردند و یک حالت دگرگونی در بین طالبان رخ داد (یعنی متلاشی شدند). در این وقت حساس در بین طالبان و حزب وحدت نیز یک فضای بی اعتمادی رخ داد. حزب وحدت از طرف عقب بالایی طالبان در چند جا شلیک نمودند. این فضای بی اعتمادی باعث شد که برای شورای نظار زمینه مساعد شود و در طرف ۲ الی ۳ روز همه مناطق تحت کنترل حزب وحدت را در غرب تسخیر کنند.

### عبدالعلی مزاری چگونه کشته شد؟

از این که شورای نظار مناطق غربی کابل که قبلاً با حزب وحدت بود همه را تسخیر کرد، افراد حزب وحدت نیز مجبور به عقب نشینی شدند. آنها به طرف ولسوالی چهار آسیاب فرار کردند. عبدالعلی مزاری با یک ترفند خاص و با استفاده از یک

موترمی خواست به شکل مخفیانه از ولسوالی چهار آسیاب به غزنی برود. اما در فرقه ریشخور واقع چهلستون در یک کمر بند و پاسگاه طالبان شناخته شد و از موتربا یین گردید. سپس وی را به ولسوالی چهار آسیاب انتقال دادند. در آنجا نزد طالبان به شمول قومندان شفیع و چندین تن از فرماندهان حزب وحدت را زندانی ساخته بودند. بعد از اینکه مزاری هم به چهار آسیاب منتقل شد طالبان تصمیم گرفتند تا همه آنها را در یک چرخبال سوار کنند و به قندهار انتقال دهند و از همه آنها تحقیق و بازرسی کند. این ها را به چرخبال سوار کردند و ۳ تن از طالبان مسلح را نیز با آنها به شکل محافظ فرستادند. چرخبال به سوی قندهار در حالی حرکت کرد که دستان همه اسیران باز بود. وقتی به ولسوالی قریباغ ولایت غزنی رسیدند قومندان شفیع و یک فرمانده دیگر بالای طالبان مسلح حمله

کردند. با آنها درگیر شدند و در همین زمان چرخبال یا سقوط کرد و یا هم نشست اضطراری کرد. اما به هر حال طالبان را به شهادت رسانیدند و می خواستند فرار کنند. در این وقت ۲ موتربا پیکاپ طالبان تصادفا در ساحه عبور می کرد که این واقعه رخ داد. آنها را قراین فهمیدند که این ها اسیران اند و می خواهند فرار نمایند. وقتی دیدند که چند تن از طالبان را به شهادت رسانیده اند، طالبان بدون کدام غفلت بالای آنها شلیک کردند و همه ی آنها را از پا در آورد.

حالا قضاوت با شما خواننده های گرمی، عبدالعلی مزاری هر چه کرد خودش بالای خود کرد، طالبان در این موقعیت اراده کشتن مزاری را نداشتند اما خود شان باعث شدند تا همه کشته شوند.<sup>۱</sup>

## روایت دهم: نخستین دیدار با شهدا در غزنی

یکی از کسانی که مدعی است نخستین بار با جنازه های شهدا در غزنی مواجه شده است، آقای توسلی لومانی است. او هنوز در غزنی است و مجله عدالت و امید برای یافتن روایت های بیشتر مصاحبه مختصری را به تازگی از طریق تلفن با وی انجام داده است. او در این مصاحبه مدعی است که شواهدی که در هلی کوپتر مشاهده کرده است حاکی از درگیر در هلی کوپتر بوده است و احتمال این که هلی کوپتر در اثر درگیری سقوط کرده باشد زیاد است. او چنین می گوید:

شده است. گفتم چطور؟ گفت من امشب در شفاخانه نوکری بودم که یک طالب با همان خلبان هلی کوپتر حامل شهید مزاری را که هردو زخمی بودند، در شفاخانه آوردند. طالبان آمدند از آنها مصاحبه می گرفت که چه شد هلی کوپتر سقوط کرد. همان خلبان گفت که دست های آقای مزاری همراه آقای ابوذر، پشت در پشت بسته بودند، آقای مزاری موفق می شود که دست ابوذر را باز کند و آقای ابوذر هم دست آقای مزاری را باز می کند، طالبان محافظ هم خواب رفته بوده اند. یک بار آقای مزاری آمد و گفت که طیاره را طرف دست راست ببر (سمت هزاره جات) که در همین وقت برخورد شروع شد.

«حوالی ساعت چهار بعد از ظهر بود که یک هلی کوپتر از سر روضه "رد می شد اما بسیار بی تعادل، از قریه ای "سپنده" رد شده به زمین نشست. البته ما این طور فکر کردیم که به زمین نشست. در آن روز همین مقدار صحبت بود که مردم دیدند و من هم دیدم. فردای آنروز، صبح مسجد نشسته بودم که یکی از مومنین بنام داکتر سید حسین آمد و گفت که مزاری شهید

حوالی ساعت نه سر جنازه رفتیم و دیدیم که هلی کوپتر در نزدیک قریه "نوخی" تقریباً با پهلولی خود افتاده بود. بال های هلی کوپتر تا صد متری دور تر افتاده بود. اما جنازه رهبر شهید و همراهانش، خیلی از هم دیگر دور قرار داشتند و در صد متری

هشتاد متر از هم فاصله افتاده بودند. جنازه شهید مزاری حدود ۱۵۰ متر مانده به سرک (شاهراه کابل قندهار) افتاده بود. جنازه‌ها را در یک موتر "واز" بالا کردیم و تا ایستگاه قریباغ آوردیم. بعد در یک موتر خاور بنز بالا کردیم. فرش موتر "واز" مملو از خون بود. هم چنان موتر خاور بنز نیز پراز خون شده بود. ما جنازه‌ها را تا حدود ساعت هشت شب در منطقه جرم‌تورساندیم و در مدرسه جرم‌تو جنازه‌ها را غسل دادیم. جنازه شهید ابوذر

را دیدم، قسمت پیشانی اش واضح معلوم می‌شد که موتر داتسون از بالای سرش رد کرده بوده است. جنازه‌ها را حاجی قادر غسل می‌داد، یکی از دندان‌های رهبر شهید شکسته بود، وقتی دندان را کشید، خون جاری شد.<sup>۱</sup> از مجموع این روایت چنین به دست می‌آید که درگیری در داخل طیاره صورت گرفته و برخورد به احتمال قوی میان شهید مزاری و یارانش با طالبان در طیاره انجام شده بوده است.

## روایت یازدهم: نخستین درگیری در چهار آسیاب

شخصی به نام قاری حمید الله معروف به (ملا بدر) که در زمان دستگیری شهید مزاری عضو گروه طالبان بوده است، از نحوه شهادت شهید مزاری روایت خود را دارد. علی آقا مزیدی با وی در این زمینه گفتگو کرده است و نتیجه این گفتگو را به شرح زیر بازنویسی کرده است:

آقای مزاری را نیروهای عبدالواحد باغرانی دستگیر کرد. او را آورده بودند در یک اتاق زندانی کرده بودند. ملا بورجان قبالا با آقای مزاری و یک قوماندان شان به نام ابوذر غزنوی که ریش دراز و پرپشت داشت، شناخته شده است. ملا بورجان می‌آید که از آن‌ها دیدن کند، اینکه چه گپ وگفتی بین شان صورت می‌گیرد، معلوم نیست. در همین زمان، همان قوماندان مزاری که تفنگچه خود را در جوراب خود مخفی کرده بود، بالای ملا بورجان فیر می‌کند. دو مرمی به ملا بورجان اصابت می‌کند و او از ناحیه گردن و صورت زخم برمی‌دارد. یکی دیگر از همراهان شهید مزاری تفنگ یکی از محافظین دیگر طالبان را می‌گیرد و درگیری گسترده ترمی شود. پس از درگیری، طالبان مجبور می‌شوند خانه‌ای را که آن‌ها در آن زندانی بودند، توسط تانگ بر سرشان خراب می‌کنند. طالبان این کار را به این خاطر کردند تا مزاری کشته نشود. ملا عمر نمی‌خواست مزاری کشته شود.

طالبان عکس‌های یادگاری با آقای مزاری می‌گیرند. همان نفری که گوش آقای مزاری را گرفته است، از شهر قلات ولایت زابل از قوماندان‌های ملا عبدالواحد باغرانی است که مزاری و افراد همراهش را از زیر سقف خانه بیرون می‌کنند و در پشت موتر داتسون بسته کرده و در بازار چهار آسیاب می‌کشاند.<sup>۲</sup> با این حال، سر معلم یکی از لیسه‌های در چهار آسیاب که نخواست نامش فاش شود می‌گوید: آن زمان چهار آسیاب در یک حالت عجیب قرار داشت، هیچ کس احساس امنیت نمی‌کرد، گشت و گذار مردم زیاد نبود. همه در خانه‌های خود بودند، چون طالبان پنجابی هم بودند آن‌ها مردم آزاری می‌کردند. اما بعدها مردم قصه می‌کردند که آقای مزاری را از یک موتر مینی بس شناسایی و پانین کرده است. من فکر نمی‌کنم که ملا بورجان خواسته باشد که آقای مزاری را از بین ببرد چون ملا بورجان آدم فهمیده بود. در آن زمان، یک قوماندان بنام صدیقی در چهار آسیاب با افرادش گشت و گذار داشت. صدیقی از پاهای معویب بود، بسیار آدم شرور و جنایت کار معلوم میشد، با موتر سایکل چهار تیره این جاها بود، اما اینکه توسط افراد او دستگیر شده یا توسط افراد عبدالواحد باغرانی، کدام معلومات دقیق وجود ندارد.<sup>۳</sup>

۱ - مصاحبه اختصاصی با علی آقا مزیدی - تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۸/۱۱/۲۰

۲ - هلمند ولسوالی نادعلی - تاریخ: ۱۳۸۲

۳ - مصاحبه تلفونی علی آقا مزیدی با سر معلم در چهار آسیاب: تاریخ: ۲۳/ دلو/ ۱۳۹۸

## روایت دوازدهم: نامه توهین آمیز سفارت ایران در آخرین دقایق تصمیم گیری

شهید قاسم بودیم، سه نفر که یکی شان مجروح بود در قرارگاه باقی مانده و بقیه در سنگر بودند، نان چاشت شان شوربا بود.

\*\*\*

روز پنجم جنگ شورای نظار علیه حزب وحدت، هنگامی که طالبان از دارالامان و اطراف سفارت شوروی بر مواضع حزب وحدت حمله کردند بابه در دارالانشای حزب وحدت و روی صفا نشسته بود و از همانجا و از طریق گزارش های مخابراتی جواد ضحاک وضعیت جنگ با طالبان را تعقیب کرده و به قوماندانان دستور می داد. حدود دو ساعت درگیری با طالبان دوام یافت و به دلیل حضور اکثر نیروهای حزب وحدت در خطوط مقدم با شورای نظار، اتحاد و متحدین شان، طالبان موفق شدند قرارگاه ها و سنگرهای حزب وحدت را در دارالامان و سفارت شوروی تصرف کنند. طالبان در حوزه سوم امنیتی و سرک شورا رسیده بودند و مرمی های شان بر سقف ساختمان دارالانشا که بابه مزاری هنوز روی صفا نشسته بود، اصابت می کردند. سید علی این بار از قیوم یکی از دربیوران و یاران نزدیک و قدیمی بابه خواست تا موتر تعقیبی بابه (داتسن نقره ای زنگ) را آماده کند تا بابه را به نقطه امن تری منتقل کند. باز هم من همراه بابه شدم. بابه و حاجی صفر در چوکی عقب، قیوم در بیورو من در چوکی پیش رو نشسته بودیم و یک بادبگارد هم در پشت سرموتر سوار بود. سید علی مقداری پول نقد را داخل پرده سبز زنگی گذاشته و در پیش پای من گذاشت. ما ابتدا طرف بانکسیدار حرکت کردیم و سپس تغییر مقصد داده به طرف کوچه مسجد سفید برگشتیم و در خانه خاله قیوم مستقر شدیم. سید علی در خانه بابه باقی ماند و اسناد و مدارک و اسلحه و مهماتی باقی مانده در خانه ی بابه را از آنجا خارج ساخت.

بابه مزاری از طریق مخابره به سید علی و جواد ضحاک دستور داد تا به همه نیروهای حزب خبر دهند که با طالبان درگیری نکنند و اجازه دهند تا طالبان در خطوط مقدم جبهات حزب وحدت و شورای نظار، اتحاد و خائنین مستقر شوند. بابه نگران

احد بهادری یکی از کسانی است که آخرین روزهای پسین عمر شهید مزاری او را درک کرده است و از بعضی جزئیات در آخرین روزهای سقوط غرب کابل به دست طالبان روایت هایی دارد. روایت او از چگونگی شهید مزاری روایت کسی است که از نزدیک با اوضاع آشنایی داشته و در متن وقایع بوده است. او چنین می نویسد:

... در آخرین نبرد غرب کابل، امورات اکمالات و توزیع مهمات به نیروهای حزب وحدت و پیشبرد کارهایی که از طرف بابه مزاری صورت می گرفت را سید علی مدیریت کرد.

آخرین و شکوهمندترین نبرد غرب کابل ساعت ۸ صبح ۱۵ حوت ۱۳۷۳ با حمله شورای نظار، و متحدین شان بر مواضع حزب وحدت از تمامی خطوط شروع شد. طیاره های بمب افکن شورای نظار خطوط دهمزنگ را بمباران کردند و به تعقیب آن منزل بابه مزاری و دارالانشای حزب وحدت زیر حمله توپخانه شورای نظار قرار گرفت.

محافظت جان بابه مهم ترین وظیفه ی سید علی بود، از سید ذکریا یکی از دربیورهای بابه خواست که سریع موتر بنز ضد مرمی بابه را آماده کند تا بابه مزاری به سفارت شوروی که مرکز قوماندانی فرقه ۹۷ حزب وحدت بود منتقل شود.

سید علی تفنگچه اش را به من داد و خواست که من هم همراه بابه باشم، در چوکی عقب موتر من و بابه نشستیم، سید ذکریا در بیورو بود و یک بادبگارد در کنار ذکریا نشسته بود، فقط همین موتر و ما چهار نفر از خانه بابه مزاری خارج شده طرف سه راهی علاوالدین حرکت کردیم و از کنار مسجد فاطمه زهرا چرخیده به طرف سفارت شوروی رفتیم.

سید علی در خانه بابه و دارالانشا باقی ماند و در نبود بابه کارهای بابه را در دارالانشای حزب وحدت با وجود گلوله باران شورای نظار ادامه داد. ظهر که از شدت آتش باری سلاح های ثقیله دو طرف جنگ کاسته شد و نبرد زمینی و رو در رو در خطوط مقدم شدت گرفته بود همراه بابه به قرارگاه شهید قاسم شفق در نزدیکی سرک شورا برگشتیم و نان چاشت را مهمان قرارگاه

این بود که خطوط جبهه توسط شورای نظار و متحدینش بشکند و با ورود آنان به مناطق مسکونی فجایع افشار تکرار گردد.

سید علی همراه شهید اخلاصی شب به ما ملحق شدند در هنگام استراحت به خاطر مسایل امنیتی و حفاظت بابه مزاری، سید علی، بابه و قیوم به خانه دیگری (روبروی خانه خاله قیوم) رفتند و من و اخلاصی در همان خانه باقی ماندیم. صبح روز بعد شورای نظار حملات وسیع خود را بالای سنگر هایی که در طول دو سال و هشت ماه مانند صخره در مقابل شان ایستاده بود و اکنون طالبان در آن‌ها مستقر شده بودند، شروع کردند و در ظرف دو ساعت طالبان را شکست دادند، تا حدود ساعت ۲ بعد از ظهر نیروهای شورای نظار تا پل سرخ کارته سه رسیدند و فاصله آنان با خانه‌ای که بابه در آنجا بود به حدود ۷۰۰ تا ۸۰۰ متری رسید.

بابه باید به نقطه امن تری منتقل می‌شد. این بار قلعه عباسقلی خان، روبروی قصر دارالامان و خانه پسر برادر شهید عبدالحسین مقصودی انتخاب شد.

موتری که برای انتقال بابه در نظر گرفته شده بود، بنز ۱۹۰ رنگ عسکری با شیشه‌های دودی بود. در چوکی عقب بابه در وسط نشست بود، سید علی سمت راست بابه و من سمت چپش، در روبروی قیوم بود و در کنارش ماما رسول از بادیگارد های قدیمی بابه نشسته بود.

از کوچه مسجد سفید به سمت دارالامان حرکت کردیم، موتراز میان سیل جمعیت که همه به طرف دارالامان و چهار آسیاب در حال فرار بودند، راه خود را باز می‌کرد. شاید بابه یکی از دردآورترین لحظات زندگی اش را در طی همین راه نه چندان طولانی با دیدن زنان و اطفالی که به سمت سرنوشت نامعلومی در حرکت بودند تجربه کرده باشد.

از مسجد سفید تازه گذشته بودیم که یک نفر در حالی که سر و صورت خود را با دستمال چریکی پوشانده بود و گویا قیوم را می‌شناخت و بابه مزاری را در موتور دیده بود، با دست بر روی بانگ و شیشه پیش روی موترز و از قیوم خواست که توقف کند. قیوم او را نادیده گرفته به رانندگی اش ادامه داد،

اما او در کنار موترمی‌ه دوید و به شیشه موتور با دست می‌زد که توقف کند. ماما رسول شیشه موتور را کمی پایین کشید و به مجرد آن که شیشه را پایین کشید آن مرد صورتش را کمی باز کرد و گفت: من برادر رزمجو (سید محمد حسین رزمجو عضو شورای مرکزی و نماینده حزب وحدت در مرکز شهر برای آتش بس با شورای نظار) هستم و از سفارت ایران نامه آورده‌ام. قیوم جواب داد که باشد برای یک زمان دیگر، اما بابه مزاری از قیوم خواست که توقف کرده و برادر رزمجو را سوار موتور کند. برادر رزمجو از دروازه‌ای که سمت من بود سوار موتور شد. خانه شهید مقصودی که رسیدیم شهید مقصودی تازه وضو گرفته بود که نماز بخواند. سید علی نامه سفارت ایران را برای بابه خواند. نامه بدور از ادبیات دیپلوماتیک و به شکل توهین آمیزی عنوانی بابه نوشته شده بود. نامه به صورت تحقیر آمیزی نوشته شده بود.

یکی از مواردی که در نامه آمده بود این بود که آیا وقت آن نرسیده است که با شورای نظار صلح کنید، آیا وقت آن نرسیده است مشکلات تان را با آقای اکبری و بخش دیگر حزب وحدت که با شما مخالفت دارند، حل کنید. بابه با همان ایمان و صلابت همیشگی ای که در سخنانش داشت از سید علی خواست تا جواب نامه سفارت ایران را بنویسد. نامه دوم و سوم نیز با دست خط سید علی نوشته شد. نامه دوم عنوانی ملا بورجان قوماندان طالبان نوشته شد که بابه مزاری از شهید مقصودی خواست حامل آن باشد و نامه آخری عنوانی مردم غرب کابل نوشته شد که در آن بابه مزاری از مردم خواسته بود تا با سنگر بندی بر سر کوچه ها مانع ورود نیروهای شورای نظار و اتحاد در مناطق مسکونی گردند. نامه آخری را بابه مزاری به من دستور داد تا به مناطق مسکونی برسانم و در مساجد برای مردم بخوانم. بابه از قیوم خواست تا با موتور مرا تا مسجد سفید سرکاریز برساند. وقتی روی حویلی برآمدم قیوم گفت می‌روم تا در روبروی دیگری پیدا کنم، چون باید کنار بابه بمانم. ماما رسول برگشته بود خانه و تنها سید علی کنار بابه می‌ماند.

روی صفا بودم که بابه از اتاق خارج شد و آب خواست برای وضو. آفتابه را پر از آب کرده به دست بابه دادم و خودم داخل

اتاق برگشتم، سجاده را برای نماز بابه پهن کردم و منتظر قیوم ماندم. بابه وضو گرفته برگشت و قبل از اینکه به نماز بایستد روی سجاده دوزانو نشست و شانه کوچکی را از جیبش بیرون آورده و شروع کرد به شانه کردن محاسنش. قیوم آمد و مرا خواست و گفت که موتر آماده است.

مطمئن بودم بابه را دوباره می بینم. به همین دلیل بدون اینکه با بابه مزاری خدا حافظی کنم از اتاق خارج شده به طرف مسجد سفید حرکت کردم. شب که خانه پسر برادر شهید مقصودی برگشتم، فقط پسر برادر شهید مقصودی و خانواده اش در خانه بودند و اتاقی که عصر همان روز بابه و سید علی در آنجا بودند، خالی خالی بود. این بار سید علی همراه بابه رفته بود و من ... جا ماندم.<sup>۱</sup>

## روایت سی و هشتم: نشانه هایی از درگیری در هلی کوپتر

رسول جعفریان خبرنگار ایرانی که بارها به افغانستان سفر کرده است و با مسایل افغانستان آشنایی خوبی دارد مطلبی در روزنامه خراسان مشهد ایران دارد که در آن از احتمال وقوع درگیری در هلی کوپتر حامل شهید مزاری و یارانش سخن گفته است. این روایت تقریباً همان روایت طالبان را تقویت می کند که گویا شهید مزاری در داخل هلی کوپتر با مراقبین خود که از جانب طالبان گماشته شده بودند، درگیر شده و در داخل هلی کوپتر به شهادت رسیده است.

از جمله پاسخ آقای جعفریان خبرنگار ایرانی به سوالات روزنامه خراسان که راجع به چگونگی شهادت شهید مزاری بیان داشته است چنین است:

«... ما صبح روز بعد از سقوط هلی کوپتر وارد قندهار شدیم. طالبانی که مدعی درگیری در هلی کوپتر و شهادت استاد مزاری و سقوط هلی کوپتر در اثنای درگیری بودند، برای اثبات مدعای خود ترتیبی دادند که ما به همراه یک خبرنگار انگلیسی و نماینده آنان به استان / ولایت غزنی و محل سقوط هلی کوپتر حامل استاد مزاری پرواز کنیم. در حومه شهر غزنی و شاید دقیق تر بگویم در شمال شرق آن ما لاشه هلی کوپتری در پهن دشت بیابان دیدیم. هلی کوپتر حامل ما در این نقطه توقفی کرد و ما توانستیم با خیال آسوده بقایای هلی کوپتر مذکور را بررسی کرده و عکس و فیلم بگیریم. آنچه ما دیدیم، هلی کوپتری بود که

به راستی سقوط کرده و به راستی در داخل آن درگیری شدیدی رخ داده بود. بدنه هلی کوپتر به سبب اصابت گلوله های کلاشینکف سوراخ سوراخ بود و مقدار زیادی لباس و شال خونی در داخل کابین مانده بود.

ما پس از بازگشت از غزنی توانستیم با یکی از دو خلبان هلی کوپتر و طالبی که مدعی بود با هلی کوپتر حامل استاد مزاری از کابل به سوی قندهار پرواز کرده و درگیری با استاد مزاری شرکت داشته است، گفتگو کردیم. طالبان، مدعی بودند در این درگیری ۹ تن از اعضای حزب وحدت از جمله استاد مزاری و ۶ تن از نیروهای ایشان کشته شده اند. من به نوبه خود با تمام ذکاوت ژورنالیستی و تصوراتی که راجع به موضوع انتقال و شهادت آقای مزاری ممکن بود، سوالاتی کردم. آنچه عاقبت از میان انبوه پاسخ هایی که مسوولین مختلف طالبان و نیروهای آنان که مدعی حضور در صحنه بودند به سوالات ما دادند دستگیرم شد، تقویت این ذهنیت بوده واقعاً هلی کوپتر در مسیر کابل به قندهار که حامل اسرایی از حزب وحدت و استاد مزاری بوده، سقوط کرده است و یا هیچ شبهه ای نبود که در قسمت بار هلی کوپتر یعنی محل استقرار اسراء درگیری و تیراندازی شده بود و این قسمت از اظهارات طالبان صادقانه و راست بود. اما دو نکته در این میان با توجه به برخی پاسخ های ضد و نقیض طالبان مبهم باقی ماند:

اول اینکه: شهید مزاری چگونه به اسارت در آمده است؟ احتمال دارد به بهانه دعوت برای حضور در مجلس و مصالحه و مشاوره اسیر کرده بودند. دیگر اینکه آیا استاد مزاری در هلی کوپتر مذکور «هلی کوپتر ساقط شده» زنده بوده است یا اینکه جسد او را به قندهار انتقال می داده اند که این مورد نیز مشکوک

است و بیشتر به نظر می رسد که مورد دوم صحت داشته باشد. مبنی بر اینکه استاد مزاری در همان چهار آسیاب به شهادت رسیده و جسد ایشان را به همراه برخی از اسراء به قندهار منتقل می کرده اند که در هلی کوپتر درگیری می شود و سقوط رخ می دهد و سپس طالبان ماهرانه از این اتفاق بهره می برند»

## روایت چهاردهم: رسانه ها چگونه روایت کردند؟

رسانه ها نیز از چگونگی شهادت شهید مزاری و اسارت وی به دست طالبان روایت های مختلفی در همان شب و روزها ارائه کرده اند. تقریباً همان روایت های مختلف در گزارش های خبری رسانه های مختلف جهان نیز به چشم می خورد. رسانه ها عمدتاً روایت رسمی طالبان و حکومت وقت را مخابره کرده اند. در آن زمان منابع خبری تنها در دست دولت و یا طالبان بود. غیر از این دو منبع دیگری وجود نداشت. رسانه ها تنها آن چه را اتفاق افتاده بود گزارش می کردند ولی از درک و تحلیل آن چه واقعاً جریان داشت عاجز بودند و یا برای شان اهمیت نداشت. در مجموع روایت های رسمی رسانه ها به شکل زیر انعکاس یافت:

### رادیو بی بی سی خبر شامگاهی ۱۳۷۳/۱۲/۲۲:

کسرا ناجی خبرنگار بی بی سی از جمله خبرنگارانی است که در کابل جنگ های داخلی را دنبال کرده است. وی در شب ۱۳۷۳/۱۲/۲۲ گزارش خود را از شهید مزاری و چگونگی شهادت و اسارت وی ارائه کرد. در این گزارش کسرا ناجی ابتدا آخرین مصاحبه اش را با استاد مزاری که حدود ۱۲ روز پیش از شهادت وی انجام داده بود، پخش کرد. شهید مزاری در این مصاحبه با کسرا ناجی چنین می گوید: «امروز سومین بار است که ما با گروه طلبه ها صحبت داریم و تا حالا نتیجه به جایی نرسیده و در رابطه با راه ها صحبت داشتیم که آن ها موافق بودند که مواد غذایی در غرب کابل بیاید. ما هیچ مانعی

خلق نمی کنیم و آن ها روی حرفشان، پافشاری اش سرمسأله خلع سلاح عمومی است و در این رابطه طبق شرایطی که در غرب کابل حاکم است، تا حالا به توافق نرسیده ایم و مذاکره ادامه دارد. در غزنی هم مذاکره داشتیم. امروز هم هیأت های مادر قندهار می رود با مرکز شان هم مذاکره می کنند.»

### سوال بی بی سی از ناجی: آقای مزاری چه موقعی یا تحت چه شرایطی تسلیم شده بود؟

والله دقیقاً موقعیت دستگیری ایشان را نمی دانیم. فکر می کنیم که روز شنبه بود. مثل اینکه ایشان بر اساس گفته های بعضی از منابع حزب وحدت که من با ایشان در تماس بودم، ایشان روز شنبه با چند نفر از یارانشان غرب کابل را ترک می کنند به سوی غزنی در جنوب افغانستان می خواهند بروند که از سوی طالبان در چهار آسیاب اسیر می شوند و مجبور می شوند از راه چهار آسیاب وارد می شوند.

در چهار آسیاب توسط گروه طالبان دستگیر می شوند و گزارشی هم داشتیم از خبرگزاری ها از یک خبرنگار غربی، خبرنگار عکاس، ایشان را در چهار آسیاب در حالی که دست ایشان و پاهای ایشان بسته شده بود، در واقع و این آخرین خبری بود که از ایشان گرفتم تاکنون.

در غرب کابل در حال حاضر سه نیروی حزب وحدت اکبری، شورای نظار و عبدالرسول سیاف مستقر هستند. گروه های زیادی از شیعیان غرب کابل که مورد اذیت و آزار قرار گرفتند،

می شود و سقوط رخ می دهد و سپس طالبان ماهرانه از این بهره می برند.»

رسالت می نویسد: «... هنگام انتقال از چهارآسیاب به قندهار به شهادت رسید.» روزنامه مذکور از قول وکیل احمد یکی از اعضای شورای عالی طالبان می گوید که: «در آسمان غزنی... درگیری در آسمان و هنگام سقوط هلی کوپتر ادامه یافت و در نتیجه با فرارسیدن افراد کمکی و ادامه تیراندازی رهبر حزب وحدت اسلامی به همراه ۹ تن از فرماندهان وی به اضافه ۷ تن از نیروهای طالبان کشته شدند.»<sup>۳</sup>

### روزنامه اطلاعات

روزنامه اطلاعات در تاریخ ۱۳۷۳/۱۲/۲۳ درباره چگونگی شهادت مزاری می نویسد: «... دو گزارش مختلف نقل شده است. به موجب گزارش اول، مزاری همراه با هشت تن از یاران اسیر خود دیروز، با هلی کوپتر به قندهار منتقل شدند، در بین راه بر اثر سقوط هلی کوپتر، مزاری و کلیه همراهان وی کشته شدند.»

این گزارش را ملانیازی سخنگوی طالبان در چهارآسیاب در اختیار خبرنگاران قرارداد. گزارش دیگری که توسط خبرنگاری فرانسسه مخابره شده... ظاهراً پس از آنکه مزاری و هشت تن از یارانش همراه با محافظان مسلح طالبان سوار هلی کوپتر شدند، رهبر حزب وحدت اسلامی در اثنای پرواز موفق می شود اسلحه یکی از مراقبان خود را ربوده و در داخل هلی کوپتر دست به تیراندازی می زند که خلبان هلی کوپتر زخمی می شود و وی موفق شد هلی کوپتر را فرود آورد. در این گیرودار، همراهان مزاری به سلاح های محافظان حمله کردند که در نتیجه هشت همراه مزاری و محافظان کشته شدند.»

همین روزنامه در تاریخ ۱۳۷۳/۱۲/۲۴ می گوید: «به ادعای طالبان، مزاری دوشنبه (پریروز) پس از اینکه سعی کرد کنترل

در تلاش هستند به طور پیاپی از منطقه فرار کنند که در بعضی مناطق گرفتار نیروهای سیاف و مسعود شده اند.»<sup>۱</sup>

### روزنامه رسالت:

روزنامه رسالت یکی از روزنامه های ایرانی در تاریخ ۱۳۷۴/۱/۲۰ به نقل از مصاحبه ای که با مولوی وکیل احمد یکی از اعضای شورای عالی طالبان شده است، چنین می نویسد: «... با آنها (حزب وحدت) گفتیم سلاح هایتان را تسلیم کنید، زیر بار نرفتند. پس ما وارد جنگ شدیم و مزاری را در خانه اش دستگیر کردیم و او را به چهارآسیاب انتقال دادیم و سپس ایشان را به همراه ۹ تن از همراهانشان با یک هلی کوپتر به سمت قندهار روانه کردیم.»

### روزنامه کار و کارگر:

روزنامه کار و کارگری دیگر از روزنامه های ایرانی از منابع حزب وحدت خبر می دهد که: «... مزاری بعد از ظهر شنبه در منطقه چهارآسیاب به اسارت نیروهای گروه طالبان درآمده است.»<sup>۲</sup>

### روزنامه ایران:

روزنامه ایران، گزارش منابع حزب وحدت را تأیید کرده می نویسد: «مزاری بعد از ظهر شنبه در منطقه چهارآسیاب در ۲۵ کیلومتری جنوب کابل به اسارت نیروهای گروه طالبان درآمده است.» اما آقای جعفریان خبرنگار ایرانی در روزنامه خراسان اظهار می دارد که: «... احتمال دارد به بهانه دعوت برای حضور در مجلس و مصالحه و مشاوره اسیر کرده بودند.» آقای جعفریان اظهار کرده است که: «... استاد مزاری در همان چهارآسیاب به شهادت رسیده و جسد ایشان را همراه برخی از اسرا به قندهار منتقل می کرده اند که در هلی کوپتر درگیری

۱ - جمهوری سکوت - نویسنده: محمد نبی متقی. به نقل از مقاله ای اسپیلوناصری. تاریخ ۱۳۸۹

۲ - روزنامه رسالت - تاریخ: ۱۳۷۴/۱/۲۰

۳ - وب سایت مجید: <http://machyd.blogfa.com/post/24/>



هلی کوپتر در حال پرواز را به دست بگیرد و شش نفر از افراد طالبان را کشت، به ضرب گلوله کشته شد.»  
به قول روزنامه رسالت مورخه ۱۳۷۴/۱/۲۰ مولوی وکیل احمد متوکل یکی از اعضای شورای عالی طالبان طی مصاحبه‌ای چنین گفته که: «.. در آسمان غزنی، یکی از نیروهای مزارى بند دست خود را باز کرد و اسلحه یکی از طالبان را گرفت و به طرف طالبان تیراندازی کرد و درگیری در آسمان و هنگام سقوط هلی کوپتر ادامه یافت. در نتیجه با رسیدن افراد کمکی و ادامه تیراندازی رهبر حزب وحدت اسلامی به همراه ۹ تن از فرماندهان وی به اضافه ۷ تن از نیروهای طالبان کشته شدند.» ۵۱ روزنامه مذکور در تاریخ ۱۳۷۳/۱۲/۲۳ چنین گزارش می‌دهد: «وی در حال اسارت و هنگام انتقال از چهارآسیاب به قندهار به شهادت رسید.»

## روزنامه جمهوری اسلامی

روزنامه جمهوری اسلامی مورخه ۱۳۷۳/۱۲/۲۳ این‌گونه می‌گوید: «گزارشهای رسیده راجع به شکل حادثه متفاوت است. رادیو آمریکا می‌گوید: در جریان يك درگیری مسلحانه زمینی کشته شده است. بی.بی.سی می‌گوید: داخل هلی کوپتر حامل وی درگیری صورت گرفته و کشته شده است.»<sup>۱</sup>

## صدای امریکا از زبان استاد محقق

برنامه دری صدای امریکا، شامگاه ۱۳۷۴/۱/۷. در گوشه دیگری از افغانستان، در مزارشريف امروز مراسم خاکسپاری عبدالعلی مزارى رهبر حزب وحدت برگزار شد. آقای مزارى حدود دو هفته پیش هنگامی که در دست نیروهای طالبان بود کشته شدند. ساعتی پیش تلفنی با محمد محقق نماینده حزب وحدت در بلخ گفتگویی کردم و ابتدا از او پرسیدم:

در مراسم خاکسپاری چه کسانی حضور داشتند؟

مراسم تشییع جنازه استاد شهید مزارى در میان اشک و اندوه ده‌ها هزار نفر از مسلمانان شهر مزارشريف و ولایات شمال افغانستان و شخصیت‌های اشتراك‌کننده از کشورهای خارجی و مسؤولین شورای مرکزی حزب وحدت برگزار شد و مراسم حدود ساعت‌های يك و نیم بعد از ظهر پایان یافت.

شما گفتید از مسؤولین کشورهای خارج، چه کسانی بودند از کشورهای خارج؟

قونسلگری‌هایی که از کشورهای همسایه در مزارشريف حضور دارند، این‌ها تشریف داشتند در مراسم و بعضی از خبرنگاران خارجی هم بودند، از مهمانان کویت بلوچستان، این‌ها هم چند نفر تشریف داشتند.

آقای محقق! ممکن است بفرمایید که وضعیت جسد چطور بود، شما دیدید؟

بلی، تا جایی که طب عدلی ولایت بلخ معاینه کردند، جسد استاد شهید در ناحیه سر و صورت زخم‌دار بود که به اثر شکنجه با برچه و... مجروح شده بود.

آیا نحوه کشته شدن آقای مزارى برای شما مشخص شده تا به حال؟

تا جایی که به ما روشن شده بر اثر شکنجه و ضربه سلاح سرد ایشان شهید شده‌اند.

یعنی چاقورده بودند؟

احتمالاً توسط برچه و بعضی چیزهای سنگین در سر و صورتش زده شده بود.

آیا توضیحی که طالبان در مورد نحوه کشته شدن آقای مزارى دادند، شما را قانع نکرد؟

چیزی را که گروه موسوم به طالبان ادعا کردند کاملاً عاری از حقیقت است. اسنادی که به دست آمده در خود چهارآسیاب عکس‌هایی که گرفته شده توسط خبرنگاران، دست و پای

صحنه‌سازی اینها را بردند در میدان و یک دشت نزدیک غزنی در آنجا اجساد شهدا را انداختند و این شایعه را کردند. این عمل نه در معیارهای اسلامی قابل توجیه است نه در معیارهای حقوق بین‌الملل و اینها یک جنایت غیرقابل تصور را مرتکب شدند. یعنی هیچ کسی با یک فرد عادی چنین برخوردی نمی‌کند، چه رسد به یک رهبر سیاسی و مذهبی که حداقل ۶، ۷ میلیون پیرو دارد.<sup>۱</sup>

ایشان بسته بود و عکس‌ها نشان می‌دهد که چند نفر طالب نما مشغول شکنجه استاداند و در حین کشیدن گوش‌هایشان است و این چهار آسیاب در خانه در صورتی که دست و پایشان بسته باشد و شکنجه شود در مسیر انتقال چطور دست و پایشان را باز می‌مانند؟ طبعاً من فکر می‌کنم که شهادت استاد هم در چهار آسیاب صورت گرفته، زیر شکنجه، بعد با یک

## سخن آخر

می‌شود. آن‌گاه است که پرسش‌های زیادی پاسخ خود را خواهند یافت و تاریخ نیز بهتر قضاوت خواهد کرد. واقعا افراد قاتل چه کسانی بودند و اکنون در کجا هستند؟ چه عواملی سبب شد که شهید مزاری بنا بر یک روایت به طالبان اعتماد کند و به طرف آنان برود؟ چرا با دولت وقت که می‌توانست حداقل امنیت شخص استاد مزاری را فراهم کند به توافق دست نیافت؟ چرا برخی حلقات و کشورهای منطقه که می‌توانستند، برای نجات شهید مزاری از دست طالبان تلاش نکردند؟ چه دست‌هایی در پشت پرده قرار داشتند که فرمان شهادت شهید مزاری را صادر کردند و یا این حادثه را طراحی کردند؟ ده‌ها پرسش دیگر در این مورد وجود دارد که هنوز پاسخ روشن نیافته است.

آنچه از مجموع روایت‌های صورت گرفته به دست می‌آید این است که به‌طور خلاصه شهید مزاری از گفتگو و توافق با دولت در مقابله با طالبان ناامید گردید. او علی‌رغم این که از سوی برخی حلقات برای گفتگو و مذاکره با طالبان تشویق می‌شد، اما به این گروه نیز اعتماد نداشت. به همین خاطر تصمیم داشت که در جایی دیگر، احتمالاً در شمال، علیه طالبان جبهه جدیدی را شکل دهد. به همین خاطر می‌خواست از مسیر هزاره‌جات به شمال برسد که در چهار آسیاب شناسایی و دستگیر شد و به دست طالبان به شهادت رسید. در مورد

واقعیت این است که هنوز زوایای تاریک چگونگی شهادت شهید مزاری روشن نشده است. هر کسی از برداشت خود سخن گفته است و هیچ‌کسی به‌طور قاطع تنها بریک مورد انگشت نمی‌گذارد. آن‌چه مسلم است این است که روایت‌های زیادی تا کنون از چگونگی شهادت شهید مزاری و توسط افراد مختلف با سلايق و علايق مختلف صورت گرفته است ولی هیچ روایتی حداقل تا حالا هیچ برتری بردیگر روایت‌ها ندارد. برای بررسی این موضوع، تلاش شد تا با عبدالواحد بقرانی از قوماندان‌های سابق طالبان و احمد متوکل وزیر خارجه سابق طالبان که هر دو در کابل هستند، نیز مصاحبه داشته باشیم، اما آنان حاضر به مصاحبه نشدند. هم‌چنان، آقای سید اکبر آغا از رهبران طالبان نیز با گزارشگر ما حاضر نشد در این مورد سخن بگوید؛ آقای سید اکبر آغا فقط گفت: "من در این مورد سخن نمی‌گویم، از این گپ یک نفاق جور میشه، من دوست ندارم در این مورد حرف بزنم." طالبان، هنوز حاضر نیستند تا در مورد شهادت شهید وحدت ملی به جزئیات بپردازند. آنان تنها یک روایت دارند که در بیشتر سایت‌های مربوط به طالبان به نشر رسیده است.

هدف از جمع‌آوری این روایت‌ها آن است تا دست‌های پنهان و ابعاد این فاجعه روشن شود. اگر چگونگی شهادت استاد شهید روشن شود بسیاری از زوایای دیگر این حادثه نیز روشن



نمی‌دهند. شهادت شهید مزاری هنوز به عنوان یک معما مطرح است و تا کنون پاسخ‌های روشن نیافته است. امید می‌رود این نوشته راه یک تحقیق گسترده‌تر و واقع بینانه‌تر را فراهم کند. به خصوص اکنون که با امضای توافقنامه صلح میان ایالات متحده و طالبان ما احتمالاً در آستانه صلح قرار داریم و رهبری طالبان حاضر شده است که به عنوان انسان‌های مسولیت‌پذیر در این جامعه ظهور کنند، بدون شک یکی از پرسش‌های مهم از آنان چگونگی و دلایل شهادت شهید مزاری خواهد بود. پیروان شهید مزاری هرگز از دادخواهی در این زمینه دست بر نخواهند داشت. همان طور که استاد شفق گفته است که طالبان خود را مسول شهادت شهید مزاری نمی‌دانند و در یک برهه حاضر شده‌اند که در این باره وضاحت دهند، امید می‌رود که پس از این که به صلح تن می‌دهند در این باره روشنی اندازند و اگر راست می‌گویند عوامل اصلی شهادت شهید مزاری معرفی کنند.

این که چگونه به شهادت رسید هنوز دو روایت مهم وجود دارد: یکی اینکه در چهار آسیاب و در نخستین مواجهه با قومندانان طالبان با آن‌ها درگیر شد و در همان جا به شهادت رسید. روایت دوم این است که طالبان بنا بود شهید مزاری را به قندهار منتقل کنند که در راه او با مراقبان خود درگیر شد و در داخل هلی‌کوپتر درگیری به وجود آمد و در نتیجه هلی‌کوپتر در غزنی سقوط کرده است.

به هر صورت هرچه باشد، مهم این است که شهید مزاری به دست طالبان به شهادت رسید. شهادت شهید مزاری به دست طالبان تاوانی است که هنوز بخشی از مردم افغانستان نتوانسته‌اند با آن کنار بیایند. هر ساله در سراسر افغانستان و در دنیا دوستداران شهید مزاری مراسم یادبود برگزار می‌کنند و یاد او را گرامی می‌دارند. احتمالاً کسانی هستند که از چگونگی شهادت شهید مزاری اطلاع کامل دارند ولی هنوز حاضر نشده‌اند که در این باره سخن بگویند و به گفته استاد شفق نم‌پس

